



توحید اسلام و تثلیث مسیحیت

پدیدآورنده (ها): طباطبایی، محمدحسین

فلسفه و کلام :: نشریه درسهای از مکتب اسلام :: مرداد ۱۳۴۵، سال هفتم - شماره ۱۰

صفحات: از ۱۲ تا ۱۵

آدرس ثابت: <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/89032>

تاریخ دانلود: ۱۴۰۲/۱۱/۱۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- «وحی» در اسلام، مسیحیت و یهودیت
- نبوت در دین های یهود و مسیحیت (بر اساس کتاب مقدس)
- آموزه توحید در ادیان ابراهیمی
- تماشاگران سینمای ایران و استقبال از فیلم های مردم پسند مطالعه مخاطبان فیلم اخراجی ها ۲
- تحلیل بازنمایی ایدئولوژی در فیلم های سه گانه "اخراجی ها"
- مطالعه تطبیقی ثبت و تابعیت هواپیما
- فهرست پایان نامه های کارشناسی ارشد رشته های (حقوق بشر و حقوق خصوصی، نیمسال دوم ۸۴ - ۸۳ و نیمسال اول ۸۵-۸۴)
- بررسی مبانی و شاخصه های سبک زندگی اسلامی در قرآن کریم
- تأثیر نماهای شیشه ای دو جداره بر شرایط حرارتی داخل ساختمان
- از جنبش تا نهاد بازخیزی شیعیان خاورمیانه
- بررسی نقش اقلیم و محیط در شکل دهی فرم سازه مسکن روستایی استان فارس
- خانواده و سبک زندگی اسلامی

عناوین مشابه

- توحید اسلام و تثلیث مسیحیت (۴): از چه زمانی افکار کلیسا در میان مسلمین آشکار شد
- الاهیات تطبیقی بین اسلام و مسیحیت (توحید و تثلیث)
- طریق استدلال منطقی / توحید اسلام و تثلیث مسیحیت
- توحید اسلام و تثلیث مسیحیت (۷): انحراف از روش پیامبر چه آثار سوء ببار آورد (۳)
- توحید اسلام و تثلیث مسیحیت (۶): انحراف از روش پیامبر چه آثار سوء ببار آورد؟
- توحید اسلام و تثلیث مسیحیت (۵): از چه زمانی افکار کلیسا در میان مسلمانان آشکار شد
- توحید اسلام تثلیث مسیحیت (۳) / چه زمانی افکار کلیسا در میان مسلمین آشکار شد؟
- بررسی پیش بینی های اسلام و مسیحیت درباره مهدی و مسیح (ع)، توافق یا تقابل؟!
- الگوی همزیستی اسلام و مسیحیت در رمان های تاریخی جرجی زیدان
- ایمان گرایی در مسیحیت و اسلام (۲)

توحید اسلام و تثلیث مسیحیت

(۲)

حضرت مسیح (ع) در بیانات پر معنویت خود نوید داده که آیین پاکوی که دنباله آیین پاک انبیاء بزرگ علیهم السلام بود برای همیشه زنده بوده از روی زمین محو نخواهد شد کلیسا نیز که آیین مسیحی معنوی را بر رژیم حلولی و مادی خود تطبیق میکرد و از قدرت روزافزون خود مستغرور بود خیال میکرد که همین قدرت را تادنیاد نیا است حفظ خواهد نمود ولی ازین نکته غافل بود که هر طریقه ورژیمی (اگر چه طریقه دینی باشد) همینکه خاصیت مادیت بخود گرفت جبراً وارد جریان جهانی شده ، محکوم قوانین طبیعت گردیده ، مانند سایر پدیده های جهان ماده ، عمری خواهد داشت ، و حالات مختلف کودکی و جوانی و پیری را طی نموده روزی خواهد در گذشت .

آنچه در جهان پایدار بوده گذران نیست . معنویات منزله از ماده و بیرون از سلطه طبیعت است که مرگ و میر ندارد و همیشه کم یا زیاد با انسانیت همراه است .

بهر حال کلیسا پس از آنکه چند قرن (که در امتداد تاریخ قطعه ای بیش نیست) بحکومت مستبدانه خود ادامه داد و افکار را تحت کنترل خود آورد و هر فکر مخالف و درک آمیخته با اعتراض را خرد نمود بالاخره با درک وجدانی مردم نتوانست مقاومت کند ، شکست خورد و قدرت بیکران خود را بکلی از دست داد (البته خوانندگان محترم جریان مشروح این وقایع را در بدو نفوذ مسیحیت در امپراطوری بزرگ روم و سیر تاریخی نفوذ کلیسا را تا انقراض آن بخوبی در خاطر دارند) .

کلیسا قدرت دهشتناک خود را از دست داد ، و تنها خاطره ای که در مغز مردم مغرب زمین از خود بیادگار گذاشت این بود که : دین یعنی یک رژیم مادی مبهم که بفتح يك عده قوی پنجه ، و بضر يك عده زیر دست حکومت نماید ! دین یعنی يك سلسله عقاید غیر مفهوم که با هیچ منطقی قابل توجیه نباشد ، دین یعنی يك رشته افکار تقلیدی که هیچکس حق بحث و کنجکاوی در آنها را نداشته باشد ؛ دین یعنی زورگوئی پهایی که آنها را وجدان نپذیرد و زبان از تسلیمش چاره ای نداشته باشد ؛ و بالاخره دین یعنی يك سنت طبیعی که در يك قطعه ای از تاریخ انسانیت

حلول نموده پس از گذراندن روزگار خود جای خویش را بیک سنت طبیعی کاملتر و بهتر از خود بدهد .

البته طبعاً عکس العمل این جریان این بود که عده ای از مؤمنین کلیسا از آن روگردان شدند ، وعده دیگری که وفادار مانده بودند «اطاعت بی قید و شرط» سابق را تبدیل بیک «تقدیس و احترام خشک و خالی» نموده بکلیسا تنها جنبه مرکزیت تشریفاتی دادند .

قدرتی که مردم بامغلوب ساختن کلیسا بدست آورده بودند و محرومیت از مزایای زندگی که چند قرن بود در زیر فشار کلیسا ازدست رفته بود ، مردم را براین داشت که در زندگی اجتماعی طریقی که درست نقطه مقابل راه معنویت بوده باشد پیش گیرند ، و هر جا بمعنویت و روحانیت برسند بجرم اینکه راه استفاده جوئی کلیسا میباشد راه را کج کنند و در گرداب مادیت فرو روند .

علاوه بر اینکه این گروه در اثر تربیت و تعلیمات مادی حلول آمیز کلیسا که قرن ها بود در اعماق افکار مردم ریشه دوانیده بود بسبب تفکر معنوی اصلاً آشنا نبودند ، و معنویات را که بصورت عادات و رسوم یارث برده بودند ، تدریجاً فراموش گردید . و مخصوصاً سرگرمی دانشمندان قوم بعلوم مادی که همگام با پیشرفت صنعت پیشرفت مینمود و اشتغال دولتها بجهان گیری و کشور گشائی با سلاح تبلیغات ضد دینی کمک مؤثری علیه عقائد دینی و افکار معنوی بود .

البته در محیطی که افکار مردم ، جهان هستی را چنین معرفی کند که جز ماده و قوانین ماده چیز دیگری را در بر ندارد طبیعی است که دین را نیز باید چنین معرفی کرد که : پدیده ایست اجتماعی که در جامعه ای وحشی یا نیمه مترقی ظهور نماید ، یا باید گفت : پدیده ای فکری است که قطعه ای از تاریخ انسانیت را اشغال نموده باشد و باز طبیعی است که در مسیر تکامل ماده هر قطعه مفروضی کاملتر و بهتر از خود را در دنبال خواهد داشت و در نتیجه عصر دین يك عصر کاملتر و بهتر از خود را بدنبال خواهد داشت .

مسئول این وضع ناگوار

کسی که درین جریانات تاریخی که از اوایل پیدایش مسیحیت تا امروز که اوایل نیمه دوم قرن بیستم مسیحی است دقیق شود ، یا وضع حاضر جهان غرب را که مهد مدنیست امروزی دنیا شناخته شده در برابر خود قرار داده و بتحلیل اوضاع و حوادث دست زند و بطور قهقری بپیدا کردن ریشه های نزدیک و دور آنها بپردازد ، تردید نخواهد داشت که **مسئول اصلی این همه انحطاط اخلاقی ، و متروک شدن معنویات انسانی ، زمستقر شدن زندگی صدر**

صدمادی بجای زندگی معنوی همان کلیسا و تعلیمات کلیسا است!

قرآن کریم نیز در بیانات خود صریحاً مسئولیت اختلافات مذهبی و اختلافات و هرج و مرج های زندگی انسانی را بگردن علماء کتاب و حمله معارف دینی میگذارد (۱) و تصریح می کند به اینکه مسئله تثلیث و قول «المسیح ابن الله» از ساخته های کلیسا است که يك نوع عقیده بت پرستی را در میان معارف آسمانی حضرت مسیح (ع) گنجانیده یکی از اصول دعوت عیسوی قرار داده اند (۲) و بدنبال آن الوهیت را در کلیسا حلول داده عالم روحانیت را لازم الطاعه بی قید و شرط معرفی کرده اند و بدین وسیله از آرمانهای مادی خود بر خوردار میشوند (۳). و علاوه بر همه اینها خدای متعال در کلام خویش به پیغمبر گرامی خود امر میکند که اهل کتاب را دعوت کند که با مسلمین در پیشرفت این دو مقصد تشریک مساعی نمایند: **اولا** الوهیت را اختصاص بخدای یگانه داده جز او خدای دیگری را نپرستند. و **ثانیاً** ربوبیت و آقائی را منحصر با او نمایند و در میان خودشان که عموماً ترازهم دیگر هستند و ترجیحی در بشریت بر یک دیگر ندارند بعضی را بسرپرستی و فرمانروائی بی قید و شرط تخصیص ندهند تا کار زندگی آنها

(۱) بدلال آیه «وما اختلف الذین اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم» - سوره آل عمران (آیه ۱۹) : اختلاف نکرده اند اهل کتاب مگر پس از آنکه حق را دانسته و از باطل تمیز داده اند و این اختلاف که در میان آنان افتاده از راه تمدی و ستمگری بوده است.»

(۲) «وقالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بافواههم يضاهون قول الذين كفروا من قبل - سوره توبه (آیه ۳۰) : نصاری گفتند که : «مسیح پسر خدا است» آن سخنی است که واقعیتی بیشتر از آنچه در دهان آنهاست ندارد (اساسی ندارد) با این ترتیب سخن خود را بسخن گذشتگان کفار شبیه قرار میدهند یعنی خود را شبیه بت پرستان میسازند.»

(۳) «اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسيح بن مريم و ما امر و الا ليمدوا اليها واحدا لا اله الا هو - سوره توبه (آیه ۳۱) : يهود پیشوایان مذهبی خود را و نصاری راهبان خود را خدایانی جز خدا قرار دادند و مسیح پسر مريم را نیز بخدائی گرفتند در حالیکه امر نداشتند مگر اینکه خدائی را پرستند که جز او خدائی نیست.»

«ان كثير من الاحبار و الرهبان ليأكلون اموال الناس بالباطل و يصدون عن سبيل الله - سوره توبه (آیه ۳۴) : تحقیقاً بسیاری از پیشوایان دینی يهود و راهب های نصاری اموال مردم را بدون حق میخورند و مردم را از راه خدا منحرف میسازند.»

با دستگاه آفرینش وفق دهد، همان دستگاهی که همه را انسان دارای شعور و اراده و آرزو مند سعادت زندگی آفریده است و به پیشانی هیچ کس مارك «عزیزی جهت» نزده است (۱)

توصیه اسلام به پیروان خود

اسلام در مبارزه با عقیده و روش حلول و اتحاد که کلیسا در پیش گرفته بود و پیش از آن در میان یهود و بیشتر از آن در میان بت پرستان حکمفرما بود توصیه های مؤکد و عمیقی به پیروان خود نموده است. قرآن شریف در آیات بسیاری بمسلمین توصیه می کند که در عقیده توحید راسخ بوده عبودیت خود را با اخلاص انجام دهند و یکدل و یک جهت بکتاب و سنت عمل کنند و هر گونه اختلاف فکری را از راه کتاب و سنت حل نمایند و هر گرا پیش خود در احکام دینی بصواب دید و صلاح جوئی و قضاوت خود پسندانه نپردازند. (۲)

قرآن مجید بمسلمین توصیه می کند که امتزاج روحی خود را بداخل جامعه اسلامی که همان جامعه تقوی و خداشناسی است مخصوص کنند و هر گز با جامعه های غیر اسلامی که جامعه شرك و بت پرستی و جامعه اهل کتاب (نصاری و یهود و مجوس) بوده باشند امتزاج روحی که موجب تأثیر در روش زندگی (رابطه و لایت) است برقرار ن سازند (۳)

قرآن مجید نتایج این امتزاج روحی و رابطه و لایت را تصریحاً و تلویحاً در چندین جا به مسلمین گوشزد مینماید.

میفرماید شما مسلمانان تا کنون (آخر زمان پیغمبر اکرم-ص) از جهت سیادت و استقلال میفرماید شما مسلمانان تا کنون (آخر زمان پیغمبر اکرم-ص) از جهت سیادت و استقلال (بقیه در صفحه ۴۹)

(۱) «قل یا اهل الكتاب تمالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله» -سوره آل عمران (آیه ۶۴): بگوای اهل کتاب بیائید بسوی یک سخن که بطور مساوی میان ما و شما حکومت کند، و آن اینست که جز خدا را نپرستیم و شریکی برای وی قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر راخدایان و سرپرستان اتخاذ نکنند.

(۲) این مطلب را در تفسیر المیزان ذیل آیه شریفه «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» -سوره آل عمران (آیه ۱۰۳) و در ذیل آیه شریفه (یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان: سوره بقره (آیه ۲۰۸) و آیه «كلوا مما رزقكم الله ولا تتبعوا خطوات الشیطان» -سوره انعام (آیه ۱۴۲) و جاهای دیگر تفسیر نامبرده بیان کرده ایم.

(۳) «لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين» -سوره آل عمران (آیه ۲۸): مؤمنان غیر از خودشان را (کفار) دوست و ولی نگیرند و در این هضمون آیات بسیاری در قرآن کریم هست که بالحنی بسیار تند از آمیزش روحی با ملل خارج از اسلام نهی میکند.

آشفتگی غرائز و میلها

مسائل را يك جانبه دیدن و از جوانب دیگر غفلت کردن گاهی زیانهای جبران ناپذیری بدنبال خود میآورد .

كاوشها و كشفیات روانی در يك قرن اخیر ثابت كرد كه سر كویی غرائز و تمایلات ، بالاخص غریزه جنسی ، مضرات و ناراحتیهای فراوانی بیار میآورد ، معلوم شد اصلی كه مورد قبول شاید اكثریت مفكرین قدیم بود كه هراندازه غرائز و تمایلات طبیعی ضعیف تر نگهداشته شوند میدان برای غرائز و نیروهای عالیه تر مخصوصاً قوه عاقله بازترویی مانع تر میشود اساسی ندارد ، غرائز سر كوب شده و ارضاء نشده ، پنهان از شعور ظاهر ، جریاناتی را طی میكنند كه چه از نظر فردی و چه از نظر اجتماعی فوق العاده برای بشر گران تمام میشود و برای اینکه تمایلات و غرائز طبیعی بهتر تحت حكومت عقل واقع شوند و آثار تخریبی بیار نیاورند باید تا حد امکان از سر كوب شدن و زخم خوردگی و ارضاء نشدن آنها جلوگیری كرد .

روانشناسان ریشه بسیاری از عوارض ناراحت كننده عصبی و بیماریهای روانی و اجتماعی را احساس محرومیت خصوصاً در زمینه امور جنسی تشخیص دادند ، ثابت كردند كه محرومیتها مبدأ تشكیل عقده ها ، وعقده ها احیاناً بصورت صفات خطرناکی مانند میل به ظلم و جنایت ، كبر ، حسادت ، انزوا و گوشه گیری ، بدبینی و غیرها تجلی میكند .

اصل بالا در موضوع زیانهای سر كوب كردن غرائز از نوع كشفیات فوق العاده با ارزش روانی است و در ردیف ارزشزنده ترین موفقیتهای بشر است .

مردم غالباً بواسطه انس به محسوسات و آشنائی بیشتر با آنها برای كشفیاتی ارزشزیداد قائل میشوند كه در زمینه امور فنی و صنعتی و استخدام قوای طبیعت بی جان صورت گرفته باشد ، اما كشفیاتی كه در زمینه مسائل روحی و روانی صورت میگیرد كمتر مورد توجه عامه مردم میتواند قرار بگیرد ، ولی از نظر مردم دانشمند و آگاه اهمیت مطلب محفوظ است .

هر چند كم و بیش در حكیمتهائی كه از گذشتگان پیاد گار مانده و بالاخص در آثار اسلامی (بقیه در صفحه ۵۰)

چرا پیامبر بمعراج رفت؟

- * خرافات عجیب خاورشناسان در مسئله معراج .
- * قرآن از روی این حقیقت پرده بر میدارد .
- * معراج وعظمت خیره کننده کواکب آسمان .

متأسفانه جریان معراج پیامبر (ص) مانند بسیاری دیگر از جریانهایی صحیح تاریخی آمیخته با خرافاتی شده است که قیافه اصلی آنرا در نظر کسانی که مطالعات کافی در این قسمتها ندارند ناپسند نشان داده است .

این خرافات زائیده افکار منحط و آلوده افرادی است که بر اثر بی بندوباری در نقل حقایق تاریخی و احادیث ، یا افزودن سلیقه های شخصی باین حقایق بسوی آن رانده شده اند ، هیچ بعید نیست دستهای ناپاکی نیز برای دیگر گون ساختن چهره حقیقی عقائد اسلامی ، و غیر علمی - نشان دادن آنها ، باین موضوع کمک کرده باشد .

از جمله این خرافات ، پاره ای مطالب است که درباره هدف معراج گفته میشود و چنین وانمود میگردد که منظور نهائی از این سفر شبانه و سیر فضائی باریافتن بدر بار خداوند و مشاهده او بر بالای کرسی مخصوصش بر فراز عرش بوده است !

عجیب اینست نوشته های خاورشناسان خیر اندیش و باصلاح دانشمند ! نیز از این خرافات خالی نیست ، حتی خرافاتی در لابلای عبارات آنها در این بحث دیده میشود که هیچ معلوم نیست از چه منبعی گرفته اند ؟

مثلا جان دیون پورت نویسنده کتاب «محمد و قرآن» در بحث معراج چنین

مینویسد :

«محمد پس از وارد شدن بآسمان اول ، جمعی از فرشتگان را بصورت های مختلفی مشاهده نمود . باین بیان که دسته ای از آنها بصورت انسان بودند ، و دسته دیگری بصورت پرندگان ، و سایرین بصورت حیوانات مختلف ، میان پرندگان خروس بی اندازه بزرگی را مشاهده نمود که پروبالش مانند برف سفید بود ! همه فرشتگان از زمین آمده بودند تا برای حیواناتی که اینجا زندگی میکنند شفاعت کنند !

بالاخره مسافرین وارد محلی شدند که درخت طوی در آنجا بود و سرحد باغ لذاذ (بهشت) را نشان میداد، میوه‌های این درخت بقدری بزرگ بود که برای تغذیه همه موجودات در مدت طولانی کافی بود!

در اینجا به سدومانی برخوردند که برای هیچ مخلوق فناپذیری قابل عبور نبود، و اینجا نقطه ایست که آسمان را از «کرسی خدای متعال» جدا میکنند!...

بالاخره اجازه تقرب حضور یافت و تاجایی رفت که باندازه دو کمان (۱) تا عرش خدا بیشتر فاصله نداشت! (۲)، ۰۰۰

همانطور که ملاحظه میفرمائید این نویسنده غربی در این عبارات برای خداوند کرسی خاصی بر فراز آسمانها تعیین کرده، و پیامبر اسلام (ص) را تقریباً تا دومتری آن کرسی عجیب پیش برده است؟

اگر بعضی از نوشته‌های این نویسنده در این قسمت دوپهل و قابل تفسیر باشد نوشته‌های نویسنده کتاب «محمد پیغمبری که از نو باید شناخت» کاملاً بی‌برده و روشن و غیر قابل تفسیر است. او مینویسد:

در آخرین آسمان، پیامبر بخداوند بقدری نزدیک شد که صدای قلم خداوند را میشنید! و میفهمید که خدا مشغول نگاهداری حساب افراد میباشد! ولی با اینکه صدای قلم خدا را میشنید او را نمیدید. زیرا هیچکس نمی‌تواند خداوند را ببیند و لو پیغمبر باشد...

هنگامیکه محمد از نزد خداوند مرخص شد که بزمین برگردد دوازده فرمان دریافت، همانگونه که موسی ده فرمان دریافت کرده بود و مأمور گردید که آنها را به مسلمانان ابلاغ کند (۳)

این نویسنده نیز برای خداوند محل امن و آمانی در گوشه‌ای از آسمانها در نظر گرفته است تا وظیفه بسیار سنگین خود (نوشتن اعمال بندگان) را در آن محل خاموش و آرام با خیال راحت انجام دهد!

(۱) گویا این مطلب را خواسته است از آیه ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی

استفاده کند در حالی که بعقیده محققین این آیه مربوط به ملاقات پیامبر با فرشته وحی (جبرئیل) میباشد و قرائن موجود در آیات سوره نجم نیز این معنی را تأیید میکند.

(۲) محمد و قرآن صفحه ۳۷ چاپ سوم.

(۳) «محمد پیغمبری که از نو باید شناخت» صفحه ۱۲۵

سپس پیامبر را تا بارگاه او پیش برده بقدری که صدای قلم خداراشنیده ! اما متأسفانه خودش را نتوانسته است ببیند (معلوم نیست خدائی که قلم دارد و دست و پا دارد چرا قابل مشاهده نبوده است) سپس او را بادوازده فرمان از حضور وی مرخص نموده و بزمین آورده است !
 نمیدانیم این خاورشناسان ، این نویسندگان ، این افراد باصلاح محقق و دانشمند ، این لاطائلات و خرافات را از کجا گرفته اند ، و چگونه بخود اجازه داده اند آنها را بعنوان تاریخ زندگی پیامبر اسلام (ص) و عقائد مسلمانان منعکس سازند .
 آیا بقعیده شما آنها در این کار «حسن نیت» داشته اند و میخواستند بتاریخ اسلام و مسلمین خدمت کنند ؟ !

کتابخانه عمری مکتب اسلام
 قم - تاسیس ۱۳۴۳

* * *

قرآن از روی این حقیقت پرده برمیدارد

در هر صورت بهترین سندنزنده و دست نخورده برای درک هدف اصلی معراج پینمبر (ص) و برای درک همه حقایق اسلامی همین قرآن مجید است .
 ما میتوانیم هدف این سیرشبانہ را بخوبی از آیات قرآن استنباط کنیم ، هدفی که کاملاً با باموازی علمی و منطقی سازگار است .
 با اینکه آیات اصلی مربوط بمعراج در قرآن به ده آیه نمیرسد ، در عین حال در دو آیه هدف معراج توضیح داده شده است .

در سوره اسراء آیه اول چنین میخوانیم : سبحان الذی اسرى عبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا : «منزه است خدائی که بنده خود را شبانه از مسجد الحرام به مسجد اقصی ، همان مسجدی که اطراف آن را پر برکت ساختیم ، برد تا آیات خویش را باو نشان دهیم» .

در این آیه هدف این سیرشبانہ را مشاهده آثار عظمت و بزرگی خداوند در جهان آفرینش معرفی نموده و در آیه ۱۸ سوره «النجم» میفرماید : لقد رای من آیات ربِّه الکبری : «پیامبر در این سفر ، آیات بزرگ خدا را مشاهده نمود» .

از این دو آیه بخوبی برمیآید که هدف این سیر فضائی باریافتن پیارگاه سلطنت خداوند یا شنیدن صدای قلم او یا مشاهده دیدارش نبوده است .

اصولاً بقعیده ما مسلمانان خداوند محل خاصی ندارد ، او در همه جا و در تمام جوانب عالم هست ، اینما تو لو اقم وجه الله : بهر سو رو کنید خدا در آنجاست ، و هو معکم اینما

گنتم : هر کجا باشید خدا باشماست . خداوند بارگاه و کرسی مخصوصی بر فراز آسمانها ندارد بلکه کرسی حکومت او سرتاسر جهان هستی است : **وسع کرسیه السموات والارض :** و کرسی او بوسعت آسمانها وزمین میباشد .

بنابر این منظور از معراج همان مشاهده آثار عظمت خدا در جهان بالا بوده است ، تا قلب نورانی پیامبر در پرتو مشاهده این آثار حیرت انگیز ، نورانی تر گردد ، و فکر و روح بلند او وسیعتر شود و برای رهبری و هدایت خلق بسوی خدا ، آمادگی بیشتری پیدا کند .

* * *

معراج و عظمت خیره کننده کواکب آسمان

آن روز که این آیات نازل گردید و از این سفر عجیب پیامبر خبر داد هنوز عظمت آسمانها و کرات عظیم جهان بالا درست بر کسی روشن نبود ، معلومات آن روز غالب مردم در باره آسمانها محدود به همان بود که با چشم خود میدیدند : گنبدی نیلگون ، و نقطه‌هایی درخشان که مانند میخهائی از طلا و نقره در گرداگرد آن کوییده شده بودند ، و دو گوی کوچک و زیبا که یکی درخشنده تر و دیگری کم نورتر آنرا زینت میداد و منظره شاعرانه خاصی بآن بخشیده بود ، به چشم میخورد !

در آن روز آسمان با آن همه عظمت و شگفتیها در چشم بعضی بقدری کوچک جلوه کرده بود که شاید در نظر آنها سفر پیامبر برای دیدن آن آثار مختصر بزحمش نمی ارزید . اما امروز ... امروز با پیشرفت دانشهای نجومی و فضائی و کشف وسائل جدید مطالعه ستارگان و کهکشانها و سحابیهها و عالم دور دست اهمیت این سیر فضائی کاملاً آشکار میگردد و عظمت این تعبیر قرآن : **لقد رای من آیات ربه الکبری کمالا روشن میشود !**

* * *

بد نیست در اینجا به گوشه بسیار کوچکی از آنچه اکتشافات دانشمندان امروز در باره عظمت آسمانها میگوید بعنوان نمونه اشاره کنیم .
علم امروز بمامیگوید :

۱ - خانواده منظومه شمسی ما تا آنجا که میدانیم از یک مرکز (خورشید) و ۹ سیاره و ۳۹۱ قمر که بدور سیارات آن گردش میکنند تشکیل یافته ، با اینکه کره مسکونی ما جزء این خانواده است و بر اثر نزدیکی بسایر سیارات و اقمار این خانواده امکانات فراوانی برای مطالعه در باره آنها داریم ، ولی باز اطلاعات مادر باره سایر اعضای این خانواده بسیار ناچیز است . زیرا همین خانواده با اصطلاح کوچک و فقیر آسمانی بقدری بزرگ است که اگر فی المثل بخواهیم با همان وسائلی که اخیراً یک ایستگاه فرستنده را سال در ماه فرود آورد (و تقریباً سه

شبانه روز در راه بود) به دورترین عضوا این خانواده (سیاره پلوتو) سری بز نیم وصله رحمی بجا آوریم ، فقط ۲۵۰ سال وقت لازم است که این سرکشی وصله رحم انجام پذیرد و تصدیق میکنید بز حمتش نمی ارزد ، مگر اینکه پیشرفت علم وسائل سریعتر و مجهزتری در اختیار ما بگذارد . در کرات منظومه شمسی مسلماً مناظر شگفت انگیز فراوانی است که شبی از آن در پشت تلسکوپهای عظیم امروز بچشم ما میخورد ، کانالهای منظم و عجیب **کره مریخ** ، حلقه های زیبا و درخشان و خیال انگیز **کره زحل** ، قیافه مرموز **کره زهره** که همیشه در پشت ابرهای ضخیم و انبوهی پوشیده شده است همه از این مناظر مسحور کننده است .

با احتمال قوی لااقل در بعضی از این کرات موجودات زنده وجود دارد و حتی احتمال میدهند در پاره ای از آنها موجوداتی ، باتمدنی عالتر و افکاری درخشانتر از مردم کره زمین وجود دارند که بر کم فکری و کودنی ما تأسف میخورند ؛ ولی متأسفانه هنوز اطلاعات دقیقی در این زمینه هادر دست نداریم !

حتی اطلاعات ما از همسایه دیوار بدیوارمان (کره مریخ و زهره) بسیار ناچیز و اسفند انگیز است .

۲ - خورشید آنطور که بنظر میرسد يك گوی درخشان نیست بلکه کره عظیمی است که **يك ملیون و سیصد هزار مرتبه** از زمین بزرگتر میباشد : درجه حرارت در سطح خورشید در حدودش هزار درجه و در مرکز آن از يك ملیون درجه هم تجاوز میکند ، و با وجود همه اینها خورشیدیکی از ستارگان كوچك یا متوسط عالم بالاست و کراتی در آسمان وجود دارد که هزاران مرتبه از خورشید ما بزرگتر و پرنورترند ، ولی چون از مافوق الماده دورند بصورت يك ستاره معمولی (يك میخ درخشان) خود نمائی میکنند !

جالب توجه اینکه طبق تحقیقات اخیر دانشمندان از هر **سیصد ستاره** که در کهکشان ما وجود دارد يك ستاره باجرمی بزرگتر از دو برابر خورشید میباشد ، و با در نظر گرفتن اینکه مجموع اختران کهکشان ما را به **سی هزار ملیون** ستاره تخمین زده اند ثابت میشود تنها در همین کهکشان ما **۱۵۰ ملیون ستاره بزرگتر از خورشید وجود دارد !** (۱)

۳ - نکته دیگری از عظمت جهان بالا اینست که طبق تحقیقات دانشمندان فلکی امروز ثابت شده جهان با سرعت عجیبی در حال گسترش است ، مثلاً توده کهکشان «شجاع» در هر **ثانیه ! شصت هزار کیلومتر !** از ما دور میشود ، یعنی تنها در نیم ساعت که شما مشغول مطالعه این مقالات هستید بیش از **یکصد ملیون کیلومتر** از ما فاصله گرفته است (۲)

در اینجا بار دیگر این تعبیر پر معنی قرآن را «**لقد رای من آیات ربه الکبری** : پیامبر آیات و نشانه های بزرگ خدا را در شب معراج دید» یادآور شده و سلسله مقالات خود را در بحث معراج بهمین جا **پایان** میدهیم .

(۲۹۱) بکتاب «مرزهای نجوم» مراجعه شود .

چگونه

شورشیان بنی المصطلق پراکنده شدند؟

قدرت نظامی مسلمانان در سال ششم هجرت فزونی یافته بود ، حتی دسته مخصوصی با کمال آزادی توانست تا نزدیکیهای مکه برود و برگردد ، ولی این قدرت نظامی برای تسخیر سرزمینهای قبائل و دستبرد باموال و منابع آنها نبود .

اگر مشرکان آزادی را از مسلمانان سلب نمی کردند و محیط را برای فعالیتهای تبلیغی آنها آزاد می گذاشتند ، هرگز پیامبر اسلام حتی دست بخیریدیک شمشیر و اعزام یک سرباز نمی زد ، ولی از آنجا که مسلمانان و گروه تبلیغی آنها همواره از ناحیه دشمن مورد تهدید بودند ، رهبر عالیقدر اسلام بحکم خرد و فطرت ناچار بود نیروی دفاعی اسلام را تقویت کند .

علل واقعی این جنگها که ۸ سال ششم هجرت بلکه تا آخرین روز زندگی پیامبر رخ داد یکی از امور ذیل بود :

- ۱ - پاسخ بتجاوزهای نا جوان مردانه مشرکان مانند جنگ بدر و احد و خندق .
- ۲ - تنبیه کردن افراد ستمگر که مسلمانان و یاسپاه تبلیغی آنان را در بیابانها و نقاط دور دست کشته و یا باشکستن پیمان و میثاق استقلال و هستی اسلام را بخطر انداخته بودند .
- و نمونه این جنگها همان نبرد با طوائف سه گانه یهود ، و بنی لحيان است .
- ۳ - خنثی ساختن جنب و جوشهایی که در میان قبائل در شرف تکوین بود ، و می خواستند با جمع سرباز و سلاح مقدمات حمله بمدینه را فراهم آورند . و بیشتر نبردهای جزئی روی همین جهت بود .

غزوه بنی المصطلق

بنی المصطلق تیره ای از قبیله خزاعه هستند که باقریش همجوار بودند ، گزارشهایی به

مدینه رسید که : «حارث بن ابی ضرار» (رئیس قبیله) در صد جمع سلاح و سر بازااست و پس از اندک زمانی می خواهد مدینه را محاصره کند ، پیامبر اکرم بسان مواقع دیگر خواست فتنه را در نطفه خاموش سازد ، و بایاران خود ، بسوی قبیله بنی المصطلق حرکت کرد ، و در کنار چاه «مَریسِع» با آنها روبرو گردید ، جنگ میان دو دسته درگیر شد ، جان بازی مسلمانان و ربعی که در دل قبائل عرب از ناحیه مسلمانان افتاده بود ، سبب شد که بفصله مختصری پس از دادن ده کشته سپاه دشمن متفرق گردد ، و فقط از مسلمانان يك نفر آنها بطور اشتباهی بدست مسلمانی کشته شد ، و اموال زیادی نصیب ارتش اسلام گشت ، و زنان آنها با سارت درآمدند . نکات آموزنده این جنگ سیاستهایی است که پیامبر اکرم در حوادث پس از جنگ اعمال نمود .

برای اولین بار ، آتش اختلاف میان مهاجر و انصار ، روشن گشت ، و اگر تدابیر رسول خدا نبود ، نزدیک بود که اتحاد و اتفاق آنها دستخوش هوی و هوس چند نفر کوتاه فکر شود .

ریشه جریان این بود که پس از خاموش شدن جنگ ، دو مسلمان یکی بنام **جهجاه مسعود** از مهاجران و دیگری بنام **وسنان جهنی** ، از انصار ، بر سر آب بایکدیگر اختلاف پیدا کردند . هر کدام از آنها بعنوان کمک خواهی طائفه خویش را صدا زدند ، نتیجه این کمک طلبی این بود که مسلمانان ، در نقطه دور از مرکز بجان يك دیگری بیافتند ، و به هستی خویش خاتمه دهند ، پیامبر اکرم از جریان آگاه شد ، و فرمود : **دعوهها فانها فتنة** : یعنی این دو نفر را بحال خود وا گذارید ، و این فریاد کمک ، بسیار نفرت انگیز است ، و بسان دعوت های دوران جاهلیت است هنوز آثارشوم جاهلیت ازل اینهاریشه کن نشده است .

این دو نفر از بر نامه اسلام آگاهی ندارند ، که اسلام همه مسلمانان را برادر یکدیگر خوانده و هر ندائی که باعث تفرقه گردد ؛ از نظر آئین یکتا پرستی بی ارزش است .

منافقی آتش اختلاف را دامن میزند .

پیامبر از این طریق جلو اختلاف را گرفت و هر دو طائفه را از شورش و یورش بر ضد يك دیگر بازداشت . **ولی عبدالله ابی** که از منافقان مدینه بود ، و کینه فوق العاده ای نسبت باسلام داشت ، و بطمع غنائم در جهاد اسلام شرکت مینمود ، کینه و نفاق خود را ابراز کرد ، و بجمعی که دور او بودند ، چنین گفت :

از ما است که بر ماست ، ما مردم مدینه ، مهاجرین مکه را در سرزمین خود جای دادیم و

آنهارا از دشمن حفظ کردیم ، حال ما مضمون گفتار معروفی است که میگویند : «سك خود را پرورش ده تا ترا بخورد» بخدا سو گنداگر بمدینه باز گردیم ، باید جمعیت نیرومند و پرافتخار (مردم مدینه) افراد ناتوان و ضعیف (یعنی مهاجرین) را بیرون کنند .

سخنان عبدالله ، در برابر جمعیتی که هنوز ریشه های حمیت عربی ، و افکار جاهلی ، در دل آنان حکم فرما بود اثر سوء بخشید ، و نزدیک بود ، باز ضربه ای بر اتحاد و اتفاق آنها وارد شود .

خوشبختانه جوان مسلمان و غیوری بنام زیدارقم در آن جمع نشسته بود ، و با قدرت هر چه تمامتر بسخنان شیطانی او پاسخ داد و گفت : بخدا قسم خوار و ذلیل توئی ، آنکس که در میان خویشاوندان خود کوچکترین موقعیت ندارد ؛ توئی ! . ولی محمد عزیز مسلمانها است دل های آنها آکنده از مهر و مودت او است . سپس برخاست ، و بنقطه فرماندهی لشکر آمد ، و پیامبر را از سخنان و فتنه جوئی های عبدالله آگاه ساخت ، پیامبر اکرم برای حفظ ظواهر سه بار سخن زید را رد کرد . گفت : تو شاید اشتباه میکنی ؟ ، شاید خشم و غضب ترا به گفتن این سخن وادار کرده است ؟ شاید او ترا کوچک و بیخرد شمرده ، و منظوری غیر این نداشته است ؟ ولی زید در برابر هر سه احتمال جواب منفی داد و گفت : نه نظر او ایجاد اختلاف و دامن زدن بر نفاق بود .

خلیفه دوم از پیامبر درخواست کرد که دستور دهد عبدالله را بکشند ولی پیامبر فرمود : صلاح نیست زیرا مردم میگویند : محمد یاران خود را میکشد . عبدالله از گفتگوی پیامبر بازیدارقم باخبر شد ، فوراً شرفیاب محضر رسول خدا شد و گفت : هرگز من چنین سخنی نگفته ام و عده ای از خیراندیشان ، از عبدالله طرفداری کرده و گفتند : زید در نقل مطالب عبدالله ، دچار اشتباه شده است .

ولی مطلب در اینجا خاتمه نیافت ، و خاموشی موقت بسان آرامش پیش از طوفان بود ، باید رهبر عالیقدر اسلام کاری کند ، که طرفین جریان را بکلی فراموش نمایند . و - لذا - باینکه موقع حرکت نبود ، دستور حرکت داد ، «اسید» شرفیاب حضور پیامبر شد و گفت : اکنون موقع حرکت نیست ، علت این دستور چیست ؟

پیامبر گفت : مگر از گفتار عبدالله و آتشی که روشن شده اطلاع نداری ؟ «اسید» قسم یاد کرد و گفت : پیامبر عزیز ! قدرت در دست شماست ، شما میتوانید او را بیرون کنید ، عزیز و گرامی شمائید ، خوار و ذلیل او است ، با او مدارا کنید که او یک فرد شکست خورده است ، اوسیان و خزرجیان پیش از مهاجرت شما بمدینه ، اتفاق کرده بودند که او را حاکم مدینه کنند و در فکر

کرد آوردن جواهرات بودند ، تا تاجی بر سر او بگذارند ، ولی باطلوع ستاره اسلام وضع او دچار اختلال گشت ، و مردم از گرد او پراکنده شدند . و او شمارا عامل این تفرق میدانند . فرمان حرکت صادر گردید ، و سر بازان اسلام بیش از ۲۴ ساعت به راه پیمائی ادامه دادند و جز برای نماز گزاری در هیچ نقطه ای توقف نکردند . روز دوم که هوا بشدت گرم بود ، و طاقت راه پیمائی از همه سلب شده بود ، فرمان نزول صادر گشت ، و لحظه ای که از مرکیها پیاده شدند از فرط خستگی همگی بخواب رفتند ، و تمام خاطره های تلخ اذل آنها زدوده شد و با این تدابیر آتش اختلاف خاموش گشت .

سربازی ؛ در کشمکش ایمان و عواطف

فرزند عبدالله یکی از جوانان پاکدل اسلام بود ، طبق تعالیم عالیه اسلام ، نسبت پیدر منافی خود ، بیش از همه مهربان بود ، و از جریان پدر آگاه گردید و تصور کرد که پیامبر پدر او را بقتل خواهد رسانید .

لذا پیامبر عرض نمود : اگر قرار است پدر من بقتل برسد ، من شخصاً حاضرم این دستور را اجرا کنم ، و تقاضا دارم که این کار را بدیگری واگذار نفرمائید !

زیرا من میترسم روی حمیت عربی و عواطف پدری تحمل از من سلب شود و قاتل پدرم را بکشم و دست خود را با خون مسلمانی آلوده سازم و سرانجام زندگی خود را تباه کنم .

این گفتگوی یکی از عالیتترین تجلیات ایمان است و از پیامبر درخواست نکرد که از سر تقصیر پدر در گذرد ، زیرا میدانست که هر کاری که پیامبر انجام دهد ، بد-نور خداوند است ، ولی فرزند عبدالله خود را در بک کشمکش روحی عجیبی مشاهده نمود .

عواطف پدری و اخلاق عربی او را تحریک میکند که انتقام خون پدر را از قاتل بگیرد ، ولی در مقابل ، عواملی مانند علاقه با رامش محیط اسلام ایجاب میکند که پدر او بقتل برسد ، و ترس از ریختن خون مسلمانی که پدر او را بفرمان پیامبر کشته است ، ایجاب میکند که او مهر خاموشی بر لبان خود بزند ، و دست و پای او تسلیم دستور آسمانی شود . و در این کشاکش او راه سومی را انتخاب کرد که هم مصالح عالیه اسلام محفوظ بماند ، و هم عواطف او از ناحیه دیگران جریحه دار نشود و آن اینکه خود او شخصاً مجری فرمان باشد .

این عمل اگر چه جگر خراش و جانکاه است ، ولی نیروی ایمان و تسلیم در برابر اراده خداوند تا حدی او را تسلیت میدهد .

اما پیامبر مهربان ، با و فرمود : چنین تصمیمی در کار نیست و ما با او مدارا خواهیم کرد .

موج این سخن سراسر مسلمانان را فرا گرفت ، و از عظمت روحی پیامبر همگی در تعجب فروماندند ، سیل اعتراض و نکوهش بسوی عبدالله سرازیر گشت ، او بقدری در انتظار مردم خوار و ذلیل گردید ، که احدی باو اعتنا ننمود .

پیامبر در این حوادث درسهای آموزنده ای یاد مسلمانان داد ، و گوشه ای از سیاستهای خردمندانه اسلام را به مردم آشکار ساخت . و پس از این واقعه رئیس منافقان (عبدالله) دیگر قذع لم نکرد و در هر واقعه ای مورد تنفر و اعتراض مردم بود ، روزی پیامبر به عمر فرمود : گاهی که به من گفتی او را بقتل برسانم ، در آن روز همان مردمی که در قتل او متأثر میشدند و بحمايت او بر میخواستند امروز آنچنان از او متنفرند که اگر دستور قتل او را صادر کنم ، بدون تأمل او را میکشند .

پیامبر با جویریة ازدواج میکند

پیامبر باد ختر رهبر شورشیان (حارث) ازدواج نمود ، و چهارصد درهم مهر معین کرد و سر گذشت ازدواج پیامبر با او در کتابهای سیره بطور مختلف نقل شده است . ولی نتیجه این ازدواج این شد که يك پيو نديا گسستنی میان پیامبر و این طائفه بوجود آید و بسیاری از زنان قبیله که در دست مسلمانان اسیر شده بودند ، بخاطر خویشاوندی که این طائفه با پیامبر پیدا کردند ، بدون شرط و قيد آزاد شدند . و این ازدواج یکی از ازدواجهای پربرکتی بود که منجر با آزادی صدها زن گردید .

(سیره ابن هشام ج ۲ ص ۲۹۲ - تفسیر قمی ص ۶۸۱)

راه بزرگی و افتخار

امام صادق (ع) میفرماید :

مَنْ ارَادَ عِزَّ الْأَعْشِيرَةِ وَ غِنَى الْأَمَالِ ؛ وَ هَيْبَةَ الْإِسْلَامِ

فَلْيَتَّقِ اللَّهَ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ

کسیکه میخواهد بدون داشتن عشیره و خویشاوند سر بلند و نیرومند باشد ، و بدون ثروت غنی و بی نیاز باشد و بدون مقامهای حساس اجتماعی با نفوذ و با عظمت باشد باید از ذلت گناه بیرون رود ، و در سایه بندگی خدا قرار گیرد .

پرورش اراده

✽ مظهر شخصیت
✽ بیماریهای اراده

* * *

مظهر شخصیت

در موجودات جاندار ، اعم از گیاه و حیوان ، تربیت یکی از عوامل اصیل تکامل شمرده شده است ، يك گل زیبای بیابانی باتمام لطایف وزیبائیهایش چون خود رو رشد نموده از تربیت بهره ندارد ، بطور مسلم نواقصی بهمراه خواهد داشت ، وحال آنکه در صورت برخورد - داری از پرورش ، کمالاتش افزایش یافته ، از نارسائی برکنار خواهد ماند .

روحیات ما انسانها آنها که جزو صفات پسندیده محسوب میشوند ، مانند اراده اگر از اصل پرورش برخوردار نباشد ، دچار نواقصی خواهد بود ، و این تعلیم و تربیت است که میتواند انحرافات روحی را از بین برده ، آنها را تعدیل نماید ، مطالعه جریانات زندگی در گذشته آشکار میسازد که در مواردی عجولانه تصمیم گرفته ، دنبال کاری رفته ایم ، و یاد اوقات دیگری بجای مرحله اجراء عمل ، بتفکرات وسواسی پرداخته ، از مرحله عمل دور مانده ایم ، و در هر دو مورد شکستهای نصیب ما شده است ، پس شرط کامیابی آنست که بخوبی نیروی اراده را شناخته در پرورش آن کوشا باشیم .

روانشناسان هر چه جنبه توجه بسوی هدفی داشته باشد ، بطور سر بسته بنام افعال می خوانند ، و بطور معمول هر فعلی از چندین حرکت تشکیل مییابد ، و با قطع نظر از جنبش ساده موجودات يك سلولی ، سایر حرکات را بچهار دسته تقسیم مینمایند ، و کاملترین فرد این چهار دسته را حرکت ارادی میدانند .

ژان ژاک روسو در کتاب امیل صریحاً توصیه میکند که بگوید «هیچ عادت داده نشود مگر این عادت که به هیچ چیز عادت نکنند» .

چه ، هدف تربیت این است که اراده های درست کند قوی که بتوانند در مواقع مختلف متناسب بامقتضیات تصمیم گرفته عمل کنند ، نه اینکه شخص را زیر اسارت بندگی فرمانمائی

نا بینا که اسمش عادت است در آورد .

نیروی اراده قوه بزرگی است که هر کاری را که انسان بخواهد سهل و آسان میکند. معروف است انسان همان است که خودش میخواهد .

کانت میگوید : انسان هر اندازه عاداتش زیادتر باشد استقلال و آزادیش کمتر است ، عقیده او اینست که عادت مقدمه فکری و ارادی فعل را از میان برده ، آنرا خود بخود میسازد ، و انسان را مانند ماشینی آلت اجرای حرکاتی معین نموده ، و روح ابتکار و حس مسئولیت را در او می کشد. روانشناسان «فعل ارادی» را **مظهر شخصیت** میدانند ، زیرا هر کس در مقابل پیش آمدها مراجعه بذخیره ذهنی خود کرده ، از تجارب گذشته الهام یافته ، بیاری آنها تصمیم میگیرد ، این تصمیم و عزم که از **عمق هستی معنوی** هر کس بیرون میآید ، تنها مربوط به عوامل مؤثر آن نیست ، بلکه تعلق بخود انسان داشته و شخصی اوست .

شاید بسیاری از افراد تصور کنند که دارای اراده قوی هستند ، و حال آنکه يك مطالعه عمیق آشکار میسازد که نوع افراد دارای اراده ضعیفی هستند ، و فقط عده نادری یافت میشوند که دارای **اراده آهنین** و خلل ناپذیری میباشند .

بیماریهای اراده

در تشریح این موضوع باید گفت : اراده هایی که از عموم افراد صادر میگردد ، بیشتر اوقات انحرافی است ، اراده دارای **هر احوال چهار گانه** است که باید با اندازه لزوم آن جهات رعایت گردد ، و کوچکترین مسامحه در مقدمات اراده ممکن است عامل انحراف بوده ، زیان بخش باشد ، مثلاً عده ای در اتخاذ تصمیم دچار وسواس و تردید میگردند ، زمانی که باید برای تأمل در نظر گرفته شود ، بیش از حد لازم رعایت میشود ، در نتیجه این گونه افراد دچار وسوسه و خیالات واهی شده ، از گرفتن تصمیم باز میمانند ، و اگر در مدت عمر کارهایی را انجام میدهند همه توأم با **دلهره و اضطراب** بوده است . همه از هفت شهر عشق میگذرند ، و اینگونه افراد در **خیمه کوچه** میمانند .

این گونه افراد از انجام هر کار مهمی که باعث پیشرفت و تکاملشان است باز میمانند ، در برابر این عده گروه دیگری وجود دارند که دچار **یکنوع انحراف شتاب زدگی** میباشند این اشخاص در اتخاذ هر نوع تصمیمی بی مطالعه و دقت فوراً تصمیم میگیرند ، زود اراده کرده ، زود هم پشیمان میگردند ، عیب این عده اینست که **گیج و بی فکر** بوده هیچ نوع تفکر و تأملی در کارشان وجود ندارد .

علی علیه السلام میفرماید: **«عليك بالفكر فانه رشد من الضلال و مصلح**

الاعمال، یعنی بفکرو تأمل خو کن زیرا از گمراهی ترا نجات داده، و کردارت را سامان می بخشد، در مورد دیگری میفرماید: **«العجول مخطيء وان ملك»**، یعنی شتاب کننده در کارها خطا کار است، گرچه زمام آن کار بدست او باشد.

روی همین اصل روانشناسان در فصول معینی از امراض اراده سخن رانده، و نواقص آنرا آشکار نموده اند، و همین **کندروی و روح تردید** را جزو امراض اراده قلمداد نموده اند. اصل مهمی که باید مورد نظر مریبان قرار گیرد، این نکته است که باید سعی کنند اطفال را طوری تربیت کنند که هر کاری و لو بسیار کوچک از آنها سر میزند، مسبوق به نیروی **تأمل و تفکر** باشد، تا کودک، خود را برای گرفتن هر نوع تصمیم و اراده در مسائل اساسی و بزرگ آماده تر سازد.

کودکانی که همیشه بدستور اولیاء خود نفی و اثبات مینمایند، و هیچگاه دستگاه فکری و تعقل آنان بکار نمی افتد، پس از مدتی که مجبور میگردند بر اساس فعالیت شخصی خود زندگی کنند، فاقد هر نوع ابتکار و قدرتی بوده، بر حل مشکلات توانا نخواهند بود.

همانطور که باید کودکان را از اندیشه و تفکر زیاد بازداشت، چه در اثر ممارست براین کار، کم کم روح **شکاک و محافظه کاری افراطی** در آنان بوجود میآید، باید بآنها خاطر نشان ساخت که پس از تأمل لازم، باید زود تصمیم گرفته، بعمل پردازند و قاطعیت داشته باشند.

نا گفته نماند که **شجاعت و سرعت در اتخاذ تصمیم** در همه جا، خاصه در موارد مشکل، امری است بسیار نیکو، و همچنین پایداری و استواری در عزم یکی دیگر از کمالات انسانی است.

شجاعت در **اتخاذ تصمیم** تا حدودی مربوط بحالت مزاجی و استعداد بدنی است، کسانی که جسماً قویترند، با اراده تر و فعالتر میباشند، زیرا کسی که سالم نیست از تصور کارهای بزرگی که همت میخواهد و کوشش و استقامت زیاد لازم دارد، بو حشت می افتد، و هر چند موضوع مورد علاقه او باشد، باز از گرفتن تصمیم شانه خالی میکند، و اگر تصمیم بگیرد، در ضمن اجرای آن، کوشش و مجاهده را فوق طاقت خود یافته، آن را نیمه کاره خواهد گذاشت، و فسخ عزیمت خواهد نمود.

بنا بر این لازم است، بتربیت بدنی اطفال نیز توجه مخصوصی مبذول داشت، البته منظور اینست که به تناسب استعداد بدنی و خصوصیات مزاجی خود، ورزشهای وادار شده کم کم دارای عضلات قوی و اعصاب محکم بشوند، چه بیشك این امر در چگونگی روحیات، و در کیفیت افعال ارادی تأثیر کلی خواهد بخشید.

بخاطر دفاع از حق

بانوئی محاکمه میشود

عمار از صحابه رسول خدا (ص) بود که فداکاریهای او و پدر و مادرش مورد تصدیق هر مسلمانی است ، این دو جمله را : «عمار با حق است و هرگز از حق منحرف نمیشود» و «عمار ! ترا گروه ستمگر میکشند» همه صحابه مکرراً از رسول خدا شنیده بودند ، بدینجهت در جنگ صفین که عمار در رکاب امیر المؤمنین (ع) میجنگید ، عده زیادی از صحابه نیز دور او را گرفته بودند و با معیت او با سپاه شام مبارزه میکردند ، و بالاخره دیدند که عمار بدست ستمگران شام کشته شد .

قتل عمار برای معاویه خیلی گران تمام شد ، از این رو بهر قیمتی بود سعی داشت این لکه تنگ را از دامن آلوده خود بزدايد گاهمی گفت عمار را علی کشت ! چون او بود که عمار را ب جنگ ما فرستاد و گرنه کشته نمی شد ، و وقتی پاسخ می شنید : بنا بر این حمزه سید الشهداء (ع) را نیز پیامبر کشت چه اگر او را در احد ب جنگ مشرکین نمی فرستاد کشته نمیشد ، نقشه دیگری می کشید ، و نیرنگ تازه ای میزد ، پس از شهادت امیر المؤمنین علی (ع) نیز دست بردار نبود چه بسیار کسان را که بجرم طرفداری از علی (ع) و انتقاد از قتل عمار کشت ، و یا به محاکمه کشید اینک بانوئی بزرگ بدستور او بهمین جرم احضار و محاکمه می شود

ام الخیر را هر چه زودتر بسوی ما بفرست ، و مواظب باش زحمت تازه ای فراهم نکنی . من بگزارشهای او در باره تو ترتیب اثر خواهم داد ، بنا بر این کاری نکنی که گزارش سوئی در باره تو داده شود ...

فرماندار کوفه پس از مطالعه نامه معاویه ام‌الخیر را احضار نموده گفت : من مأوریت دارم که ترا بسوی شام بفرستم .
 - مانی ندارد ، آنچه مأوری انجام بده ، اتفاقاً منهم بدم نمیآید معاویه را ملاقات نموده مطالبی بساو گوشزد کنم .
 و سائل سفر فراهم شد ، ام‌الخیر عازم حرکت بود ، فرماندار هم شخصاً بدرقه کرده موقع تودیع گفت :

خلیفه بمن قول داده بگزارشهای تودر باره من ترتیب اثر دهد ، اکنون راجع بمن نظرت چیست ؟ و چه خواهی گفت ؟

- مطمئن باش برخلاف حق و حقیقت سخنی نخواهم گفت ؛ نه نیکم‌های تودر باره من سبب خواهد شد از تو تعریف و مدح بی جا کنم ، و نه آشنائی کاملی که بروحیهات دارم موجب خواهد بود که انتقاد نابجا کنم ؛ خوب را خوب و بد را بد خواهم گفت .

ام‌الخیر وارد دمشق شد ، پس از سه روز استراحت بدر بار معاویه باریافت ، معاویه بر تخت مخصوص تکیه زده بود ، اطرافیانش هم حضور داشتند ، که او وارد شده گفت : زما مدار مسلمین اسلام .
 - وعلیک السلام یا ام‌الخیر ! دیدی که بالاخره علیرغم تمایلات قلبی ناچار شدی مرا زما مدار مسلمین بدانی و بنام خلافت بر من سلام کنی ؟

- زیاد هم خوشحال نباش ، هر کسی را روزی است ، و هر چیزی را وقتی .
 - راست میگوئی ، حالت چطور است ؟ مسافرت خوش گذشت ؟
 - خدا را شکر که سلامتی و تندرستی مرحمت فرمود ، و سائل آسایش نیز از هر جهت فراهم بود .

- دیدید که بالاخره بانیت پاک و ضمیر روشنم بر شما (مردمان عراق - طرفداران امیر المؤمنین علی - ع) پیرو شدم ؟ فهمیدید که چگونه خدا مرایاری کرد ، و بمرت رسانید ؟
 - بخدا پناه می‌برم از یاهو سرائیهایی بی‌جا ، فکر نمیکنی که سخنان بیهوده و باطلت عواقب وخیم و خطرناکی داشته باشد ؟
 - برای این منظور ترا احضار نکرده بودم .

- بسیار خوب ، هر حرفی داری بزن ، من مردمیدانتان هستم ، برای هر سؤال جوابی آماده دارم !

- آنروز که عمار کشته شد چه می‌گفتی ؟

– من که سخنی طوطی وار حفظ نکرده بودم ، تا الان هم از برداشته باشم ، در موقع وقوع این جنایت فجیع مطالبی بخاطر رسید بیان کردم ، آن حرفها الان فراموش شده ، مطالب دیگری خواستی بگویم .

– نه ! سپس رو بیارانش کرده گفت : کدامیک از شما سخنان آنروز ام الخیر را بیاد دارید ؟

مردی برخاست و گفت من سخنان او را حفظم آنسان که سورة حمدر .

– بگو !

– خلیفه ! بخدا سوگند خودم دیدم که سوار بر شتر خاکستری رنگی بود ، و تازیانه ای بردست داشت و همچون شیر نرمی فرید و می گفت : **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ**

السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ مردم ! از خدا بترسید ؛ که زلزله قیامت راستی بزرگ و هولناک است ، بحقیقت که خدا حق را واضح کرده و دلیل وحجت را روشن ساخته ، راه را نورانی نموده ، پرچم هدایت را برافراخته ، شمارا در تاریکی های ابهام آمیز ، و سیاه چالهای ژرف ضلالت سرگردان و حیران نگذاشته ، هان که دیگر چه میخواهید ؟ و بکجا میروید ؟ خدا شمارا رحمت کند ، آیا از امیر المؤمنین پیشوای برحق فرار میکنید ؟ یا از معركة جهاد می گریزید ؟ یا خدا نخواسته از حق بر گشته ، و از دین کناره جسته اید ، مگر نشینده اید که خدای بزرگ میفرماید : « شمارا حتماً می آزمائیم تا صابرا و مجاهدان شمارا بشناسیم » سپس در اینجا خطیب سربسوی آسمان بلند کرده می گفت : خدایا ! صبرها کم شده ، و یقین ها بضعف گرائیده طرفداران حق را ترس و وحشت فرا گرفته ، ای خدائی که زمام دلها بدست تست ، پایه های اجتماع را بر تقوی استوار فرما ، و دلها را به هدایت آشناساز ، و حق را باهلش برگردان ...

ای مردم ! بشتابید بیاری زمامدار عادل ، وصی و جانشین پیامبر (ص) و بیواه سرانیه های معاویه گوش ندهید اینها کینه های بدروا حدرا دارند ، دلهاشان از کشته های آنروز پراست ، آری از آن روز که اقوام مشرک و خدا شناس معاویه بدست امام ما « علی » کشته شدند ، پس دل سوزیشان برای دین نیست ، برای مسلمانها نیست ، بخونخواهی کفار بر خاسته اند ، بنا براین با سرمداران کفر بجنگید ، اینان دین ندارند پیمان نمی فهمند ، مبارزه کنید ، شاید براه حق باز گردند .

گروه مهاجرین و انصار ! شکیبائی ورزید ، در دینتان بصیر و بینا باشید ، در راه حق ثبات قدم بخرج دهید ، بخدا می بینم همین امروز و فردا لشکر شاه همچون الاغهای که از شیرازیان می گریزند از میدان شما فرار کنند ، و خود ندانند بکدام گوشه پناه برند آری همینها

که آخرت را بدنیافروخته اند ، و گمراهی را بجای هدایت خریده اند ، و کوری را عوض پیش بر گزیده اند ، بزودی پشیمان میشوند ، وانگشت ندامت بدندان میگزند ، و میخواهند از راهی که رفته اند بر گردند ، اما می بینند که دیگر چاره ای نیست ، مگر نه این است که هر که از حق بگریزد در باطل می افتد ، و هر که پشت پا به بهشت زند در جهنم سرنگون می شود .

هان ای مردم ! عاقلان زیرك عمر دنیا را کوتاه یافتند پس آنرا ترك کردند ، و زندگانی آن جهان را جاوید دانستند لذا برای آن کوشیدند ، خدا را خدا را شما نیز بکوشید پیش از آنکه حقوق پامال شود و حدود الهی تعطیل گردد ، وستمگران چیره شوند ، و یاران شیطان مصادر امور گردند ، پس کجامیروید و چه می خواهید با وجود زمامداری همچون پسر عموی پیغمبر (ص) داماد او ، و پدر فرزندانش حسن و حسین (ع) که از طینت او آفریده شده ، و رازدار مخصوص و باب مدینه علم اوست ، آری پیشوای شما آنکسی است که هماره خداوند با تأییدات مخصوصش او را کمک کرده ، و پیوسته براه راست می رود و بخاطر لذات دنیا از حق منحرف نمی شود ، هموست که بتهارامی شکند ، و گردنکشان را با طاعت و امیدارد ، آنروز او نماز میخواند که همه مشرك بودند ، آن موقع از فرمان خدا و رسول پیروی میکرد که همه در شك و تردید بودند ، بفرمان پیامبر بامبارزین بدروا حدمبارزه کرد ، و جمع کفار را پریشان ساخت ، او ! که چه وقایع و حوادثی پیش آمد که دلهای عده ای را پر از نفاق نمود و آنها را بسوی شرك و کفر برگرداند اکنون هم می بینم که همانها بیبها نه ابلهانه خونخواهی عثمان ! امار در حقیقت برای انتقام خون مشرکین بجنك چنین راد مردی برخاسته اند .

مردم ! من گفتنی ها را گفتم ، و شمارا بحقایق آشنا کردم حق نصیت را ادا نمودم ، از خدا توفیق پیروی و اطاعت از حق را برای همه می خواهم ، والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

* * *

معاویه رو بام الخیر کرده گفت : ام الخیر ! بخدا با این سخنرانی میخواستی مرا بکشتن بدهی ، اکنون هم اگر من ترا بکشم ، بی جهت و بیجا نکشته ام .

— پسر هند ! نه تنها من از مرگ باکی ندارم ، بلکه خوشنودم که در راه خدا کشته شوم تا من خوشبخت و سعادت مند گردم و قاتل بدبخت و شقی .

— هیئات ؛ سعادت از تود و راست ای پرگوی یاوه سرا ، اکنون بگو ! عقیده ات در باره عثمان چیست ؟

— چه میتوانم بگویم در باره کسی که انتخابش بخلافت علیرغم خواسته های توده بود ، او را انتخاب کردند در حالی که مردم نگران بودند ، و همورا کشتند در حالیکه مردم راضی و خوشحال بودند .

- بس است ام‌الخیر ! بخلیفه مسلمانان بدمی گوئی ؟ معلوم می‌شود توهم با خلیفه مخالف بودی و با قاتلین او همدست ...
- ام‌الخیر که دید معاویه دنبال بهانه تازه‌ای می‌گردد ناچار گفت : نه بخدا منظورم انتقاد از عثمان نبود و مقامی رفیع وار جمنداشت و در کارهای خیر پیشقدم بود !
- پس در باره طلحه چه می‌گوئی ؟
- چه بگویم در باره کسی که او را ترور کردند ، و پیامبر وعده بهشت باو داده بود .
- در باره زبیر چه می‌گوئی ؟
- تو می‌خواهی از من حرف در آری و بزور مرا وادار با انتقاد کنی ، تا بخیال خودت جرم من پیش تو مسلم شونده ! هیچ حرفی ندارم .
- بخدا قسم ناچاری عقیده‌ات را در باره زبیر نیز بگوئی .
- زبیر سرعه پیغمبر (ص) و از یاران او محسوب می‌شد ، معاویه ! ترا بخدا بس است شنیده بودیم که تو مردی بردبار و شکیبائی ، مرا از پاسخ این سؤالات معاف دار .
- ترا بخشیدم ، برو بسلامت !

* * *

پهرمان شجاع داستان ما «ام‌الخیر» از آنجا که میدانست معاویه دنبال بهانه می‌گردد تا احیاناً او را بمرگ محکوم کند لذا در عین اینکه در دفاع از حق چیزی فروگذار نکرد ، در جواب سؤالات اخیر معاویه در باره عثمان و طلحه و زبیر احتیاطاً را از دست نداد ، چه میدیدالآن مخالفت صریح با کسانی که مرگ آنها را از گردونه خارج کرده است نه تنها فایده ندارد ، بلکه بهانه بدست‌یابی شام می‌دهد . از این جهت با گفتن کلماتی مبهم سرستمرگ را از خود دور کرد .

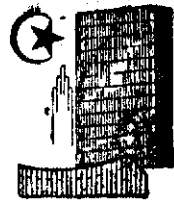
(بلاغات النساء : ص ۴۱ عقد الفرید : ج ۱ ص ۲۱۷)

از حوادث پند گیرید

علی (ع) میفرماید : **الْعَاقِلُ مِنْ وَعظَتِهِ التَّجَارِبُ** :

خردمند کسی است که از حوادث و تجربیات زندگی پند گیرد .

(بحار ج ۱ ص ۵۳)



اقسام طلاق

❖ موجبات نفرت و انزجار

❖ طلاق خلع

❖ طلاق مبارات

❖ طلاقی که تنها نفرت مرد باعث آن میشود

قبل از همه چیز تذکر این نکته ضروری است که منظور از این بحث ، بیان جزئیات مسائل مربوط با انواع طلاق نیست ، در اینجا نمیخواهیم مانند قیبهی تمام جزئیات مسائل مربوط به اقسام طلاق را مورد بحث و گفتگو قرار دهیم ، زیرا اینکار کمترین تلباطی با بحث مقایسه ای ما دارد . بلکه منظور ما از بیان «اقسام طلاق» ، نشان دادن روح قانون اسلام است که با دقت و واقع بینی خاصی عوامل و موجبات نفرت و انزجار میان زن و مرد را که منجر بطلاق میشود نگریسته آنگاه مقرراتی متناسب با آنها وضع و تشریع نموده و در نتیجه حقوق و شخصیت هر کدام از زن و مرد را محترم و محفوظ داشته است .

موجبات نفرت و انزجار ؟

نا گفته پیدا است که قلب و روح آدمی را از سنک و فلز نساخته اند تا در برابر حوادث و پیش آمد ها سخت مقاومت کرده و متأثر نگردد بلکه همان طور که از جهت نام گذاری آن به «قلب» که بمعنی دگر گونی است بدست می آید ، بسیار لطیف و حساس است ، گاهی بواسطه مشاهده کوچکترین صحنه ای چنان مقتون و دل باخته میشود که همه چیزش را در راه رسیدن بآن ، میگذارد و گاهی هم دوائر بر خورد با صحنه خاصی چنان رنجش خاطر پیدا میکند که یکباره دوست صمیمی چندین ساله خود را فراموش کرده رشته الفت و دوستی با او را بکلی پاره می نماید و دوستی آنها پیک

دشمنی جا نكاه تبدیل می‌گردد .

درست است آدم خردمند ، دوستی و دشمنی ، علاقه و نفرتش نباید بر پایه عواطف و احساسات زود گذر استوار باشد آدم عاقل همواره بایستی سعی کند منطق خرد را بر منطق عواطف و احساسات متغیرش ترجیح داده و بواسطه جهات بچگانه با کسی طرح دوستی نریزد و بپایوند دوستی و الفت را بار نجش بی پایه و بی مایه ای نکسلد ولی گاهی موجبات نفرت و انزجار در عین بی پایگی ، آنچنان نیرومند و قوی است که بقول یکی از نویسندگان ، ادامه وضع موجود ، حتی از روی خار رفتن و یا بر نیش مار خفتن سخت تر و دشوار تر است زیرا حب و بغض کاملاً بستگی بذوق و نظر و تشخیص و روحیات افراد دارد . ممکن است بیان کسی از شرح احساس و رنج روحش قاصر بوده یا منطق و استدلال او در بیان علل نفرت و احساس انزجارش ، از نظر دیگران قانع کننده نباشد ولی او خود میدانند که چه زجری میکشد !

روی همین حساب روشن است که هر گاه رابطه میان زن و شوهر که می بایست بر مبنای مهر و محبت استوار باشد (۱) بطوری تیره شود که به هیچ وجه ممکن نباشد دشمنیهای حاصله میان آنها تبدیل بدوستی و محبت شود و نفرت و انزجار جا نگاهی که میان آنها حکمفرما است ریشه کن گردد ، اسلام در عین اهتمام و کوششی که برای برقراری صلح و آشتی و برگرداندن آب از جو رفته مراعات نموده و راههایی که برای جلوگیری از انحلال عقد زناشویی قرار داده و مادر شماره های گذشته بطور تفصیل درباره آنها بحث کرده ایم ، راههایی برای استخلاص و جدائی آنها قرار داده که نتیجه همه آنها انحلال عقد زناشویی است .

و چون ممکن است موجبات نفرت و انزجار گاهی تنها از ناحیه زن و گاهی فقط از ناحیه مرد و گاهی هم مربوط به ردی آنها باشد ، از این جهت اسلام نیز سه نوع طلاق قرار داده که ذیلاً بشرح آنها میپردازیم (۲) .

طلاق خلع

هر گاه زن از ادامه زندگی زناشویی شدیداً کراهت داشته باشد و هیچکدام از نکوهشهای اخلاقی مربوط بطلاق ، و تشکیل محکمه خانوادگی و عوامل دیگری که در باب راههای

(۱) سورة روم آیه ۲۱ .

(۲) البته ممکن است موارد نادری هم پیش آید که هیچکدام از اقسام یاد شده طلاق در آن موارد صادق نباشد مانند طلاق زنی که شوهرش مقفود شده و ای این گونه موارد نادر مضر به بحث کلی ما نخواهد بود .

جلو گیری از طلاق ذکر شده نتواند عامل و موجبات نفرت او را از بین ببرد و بهیچ قیمتی نشود کینه و نفرت و انزجار او را تبدیل به مهر و محبت نمود ، در چنین موردی اسلام میگوید : زن نمیتواند از همه مهر خود یا قسمتی از آن بگذرد و یا اضافه بر مهر چیزی بشوهر بدهد و رضایت او را در اجزای طلاق جلب نماید و بدینوسیله کانون خانواده را که در اثر بیعلاقگی و بی مهری زن کاملاً بی فروغ شده و جز کینه و دشمنی در آن حکمفرما نیست از راه طلاق منحل سازد : « برای شما روا نیست از اموالیکه زن ناتان داده اید پس بگیرید مگر آنکه از برقراری حدود خدا بترسید (و نتوانید قوانین زناشویی را عمل کنید در این صورت مانعی ندارد که از آن اموال چیزی بگیرید و پیمان زناشویی را بهم بزنید) (۱)

ابن عباس میگوید : « جمیله » دختر « عبدالله ابن ابی » همسر « ثابت ابن قیس انصاری » با حالتی پریشان محضر رسول خدا شرفیاب شد و عرض داشت : « یا رسول الله دیگر حتی برای لحظه ای هم حاضر نیستم با « ثابت ابن قیس » زندگی کنم ، او براه خودش و من براه خودم ! دیگر ممکن نیست سر من و او روی یک بالش قرار بگیرد و باهم ادامه زندگی زناشویی دهیم ، آنگاه افزود :

« البته من از دینداری و اخلاق و معاشرت او گله ای ندارم و روی اینجهاست نیست که خواهان متارکه ازدواج با او هستم ، خیر ، من میترسم اگر زندگی زناشویی را با او ادامه دهم کار من سر از کفر و بی دینی در آورد و پس از مسلمانانی کافر شوم ، موجبات نفرت من از او اینست که بدون هیچگونه دروغ و کینه و دشمنی نسبت با او بعرض میرسانم : « دامن خیمه را بالا زده دیدم شوهرم با اتفاق جمعی میاید ، در حالیکه او از همه زشت تر و سیاه تر و کوتاه تر است آنچنان او بنظر من حقیر و زشت جلوه کرد که بهیچوجه نمیتوانم خودم را راضی کرده و با او بسازم ، ...

پیغمبر اکرم تا آنجا که ممکن بود او را نصیحت کرد ولی سودی نبخشید ، آنگاه « ثابت ابن قیس » را خواست و ماجرا را با او فرمود ، او در عین آنکه شدیداً « جمیله » را دوست میداشت حاضر شد باغی را که بعنوان مهر باو داده بود پس بگیرد و او را طلاق بگوید ، و بالاخره « جمیله » بدینوسیله توانست از « ثابت ابن قیس » طلاق خلعی بگیرد (۲)

* * *

خواننده محترم بایستی توجه داشته باشد که طلاق خلع تنها در صورتی صحیح است که زن در اثر بیعلاقگی نسبت بشوهر و یا تضییع بعضی از حقوق اخلاقی نفرتی از ادامه زندگی پیدا کرده

(۱) سوره بقره آیه ۲۲۹ .

(۲) تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۲ ص ۸۷ - مجمع البیان ج ۱ ص ۱۶۷ - جواهر کتاب

خلع - الاسلام عقیده و شریعة ص ۱۹۱

و بتواند با شوهر بسازد در این صورت میتواند از راه بخشیدن مهر و یا دادن مبلغی خود را خلاص کند ولی هرگاه شوهر و زن خود را اذیت کند و در اثر شکنجه دادن او، زن ناگزیر شود از راه بخشیدن مهر و یا مقدار بیشتری، از چنگال شوهر خلاص شود در این صورت طلاق خلع صحیح نیست یعنی گرفتن مهر و پول اضافی بر مرد حرام است گرچه اصل طلاق صحیح خواهد بود (۱)

طلاق مبارات :

هرگاه موجبات نفرت و انزجار منحصر بزن نباشد، بلکه هر کدام از زن و مرد نسبت به یکدیگر بیعلاقه بوده و نتوانند با هم ادامه زندگی زناشویی دهند در این صورت کار سهل تر است زیرا احساس رنج و نفرت طرفین عامل مؤثرتری برای متارکه آنها از همدیگر و انحلال عقد زناشویی است.

در طلاق مبارات مانند طلاق خلعی مرد موظف نیست مخارج ایام عده را بزن بپردازد و نمیتواند زیاد تر از مبلغ مهر چیزی از زن بگیرد.

طلاق که تنها نفرت مرد باعث آن میشود

هرگاه تنها شوهر از ادامه زندگی با همسرش نفرت داشته باشد و نتواند خود را راضی کند با او بسازد همانطور که در ضمن مقالات گذشته توضیح داده شده میتواند همسرش را طلاق بدهد البته لازم است مهریه و مخارج ایام عده او را در طلاق رجعی باو بدهد و تا قبل از انقضاء عده اش او را از خانه خود خارج ننماید.

* * *

از مجموع مباحث گذشته این نتیجه بدست می آید که اسلام برخلاف مسیحیت هنگام حدوث نفرت و انزجار میان زن و مرد، آنها را محکوم با ادامه زندگی که عواقب بسیار خطرناک بدنبال دارد نمیداند و در عین حال، چون در صورت خلع و مبارات عامل مؤثر انحلال عقد، زن است و اینکار برای مرد به قیمت گرانی تمام میشود از این جهت زن را موظف به پرداخت مبلغی (مهر یا کمتر و یا اضافه بر آن) میداند و مخارج ایام عده را نیز از شوهر طلبکار نخواهد بود ولی در غیر طلاق خلع و مبارات چون مؤثر طلاق، تنها شوهر است لذا بایستی مهریه و حتی مخارج ایام عده را نیز به همسرش بپردازد، بنا بر این اقسام یاد شده طلاق بخوبی نشان میدهد که اسلام تا چه اندازه حقوق و شخصیت هر کدام از زن و مرد را محترم و محفوظ داشته است.

(۱) رجوع شود بکتاب وسیلة النجاة ص ۲۹۸ کتاب خلع و مبارات.

تنبیه و خشونت و سیله تربیت نیست!

بیچاره لوری!

ز ناشوئی مجدد

در بیمارستان

آئینه عبرت

* * *

بیچاره لوری!

... در حالیکه افسارش کرده بودند و عو و کنان و زوزه گشان ، از هوا پیمای

پیاپیاده میشد ، باطرافیان حمله میکرد و آنها را گاز می گرفت ، آیاراستی اوسك بود ؟
مسافران و کسانی که باستقبال آمده بودند ، محو تماشای اوشده و از کارها و حرکات او
در شگفت مانده بودند ، چیز جالبی بود ! نظیر این منظره را هرگز ندیده بودند و یا خیلی کم
دیده بودند ، عده ای هم از شدت تأثر ، قطرات بلورین اشک ، از چشمانشان ، سرازیر بود .
بیچاره «لوری» ، دختر بیجه نه ساله ای بود که از مدتها پیش فراموش کرده بود که
مثل همه کودکان ، میتواند درس بخواند ، بازی کند ، تفریح کند و از زندگی
لذت ببرد .

او مثل سگها زوزه میکشید و مردم را گاز می گرفت زیر اشخصیت خود را گم کرده
و در آستانه از دست دادن آخرین حس انسان بودن ، قرار گرفته بود ! پزشکان بمارش گفته
بودند : «او خود را يك سك فرض میکند و دچار بیماری «تعدد شخصیت» شده است و اگر درمان
نشود ، برای همیشه باید روانه بیمارستان گردد» .

مادر بیچاره اش افسار او را بدست گرفته ، از بالای جمعیت عبور میداد ، اوشنیده بود
که در فلوریدا بیمارستان دکتر مونتا باری تنها بیمارستان مجهزی است که میتواند بیمارانی
نظیر لوری را بستری و درمان کند .

هنگامیکه باز حمت بسیار ، خود را به بیمارستان مزبور رساند ، ماجرای اسفا انگیز زندگی
طفل بیگناه و معصوم خود را اینطور شرح داد :

«پدر لوری مردی بداخلاق، عصبانی و کم گذشت بود، با مختصر بهانه‌ای داد و فریاد راه می‌انداخت گاهی صدای جینهای وحشیانه او تا خانه همسایه هفتم می‌رسید، در همین موقع، من و لوری کوچولو را کتک کاری میکرد، سگ ما هم با مشاهده این صحنه دلخراش از شدت ترس بزمین پناه می‌برد و آهسته آهسته زوزه میکشید لوری کوچولو هم کم کم از سگ یاد گرفت که هنگام بروز حادثه، بزمین پناه برد، من نمیتوانستم این وضع ناگوار را تحمل کنم. تازه «لوری» دوسال داشت، که هیولای شوم طلاق! - ولی در مورد من و همسرم یگانه وسیله آسایش و نجات از یک زندگی تلخ و بیمزه - من و همسرم را از هم جدا کرد، و برای مدتی مختصر آرامشی در زندگی من و کودک معصوم پدید آمد.

زناشویی مجدد

من نمیتوانستم تنها بمانم، برای رهایی از تنهایی و بیکی، تصمیم گرفتم مجدداً برای زندگی خود شریکی انتخاب کنم از اینرو با مردی پیمان همسری بستم، ولی این یکی هم دست کمی از همسر اولم نداشت، و تندخوتر و عصبانی تر از اولی از کار درآمد، او نیز مثل اولی با مختصر بهانه‌ای از کوره در میرفت، و من و لوری و سگش را کتک کاری میکرد، طولی نکشید که دومین فرزند من متولد شد، لوری چشم دیدن نوزاد را نداشت، از او سخت متنفر بود، روزی پس از بازگشت از دبستان مثل سگ به برادر ناتنی خود حمله ور شد و میخواست او را گاز بگیرد، من فکر کردم حسادتش او را وادار کرده است که ادا و اطوار سگان را تقلید کند ولی خیر! جریان و حوادث بعدی نشان داد که او راستی خود را در قالب یک سگ می‌بیند و یکی از انسانها گریزان است، در مدرسه روی دفترش مکرراً می‌نوشت: «سگها بهتر از آدمها هستند»! یا اینکه «من از آدمها بیزار هستم»! ...

در بیمارستان

دکتر مونتآباری بیماری که دستخوش «تعدد شخصیت» شده بودند بسیار دیده بود ولی هیچیک با اندازه لوری او را دچار حیرت و شگفت نکرده بود.

در بیمارستان دکتر «مونتآباری» لوری همچنان حرف نمیزد، با بچه‌ها انس نمی‌گیرد زوزه میکشید، از انسانها فرار میکرد و شبها تخت خواب خود را راه می‌کرد و مثل سگها روی روزنامه نزدیک درب اطاق می‌خوابید!

کوشش دکتر مونتآباری این بود که به لوری بفهماند که همه انسانها بدسیرت و کج خلق و مردم آزار نیستند، در میان همین انسانها افرادی خیر اندیش، نوه دوست و مردم نواز پیدامی‌شوند که گاهی بخاطر سعادت و آسایش دیگران، از سعادت و آسایش خویش چشم پوشی میکنند

همین انسانها هستند که اکنون برای نجات لوری و باز گردانیدن او بحوزه انسانیت ! سخت در کوشش و تلاش هستند و علیرغم انسا نهای خیره سر و بدسگال و فرومایه ، کارهائی میکنند که جز نفع نوع بشر و ارضای تمایلات انسان دوستی خود ، هیچگونه نتیجه ای برای آن متصور نیست ! دکتر مونتانا باری برای رسیدن باین منظور شبانه روز تلاش کرد و کوشید تا اینکه در روز جشن مادر ، از لوری خواست تا بمدارش تلفن کند و باو تبریک گوید ، او مدادی بدندان گرفت و شماره تلفن را گرفت و همینکه صدای مادرشرا شنید چند بار عوعو کرد ! ولی چند روز بعد هنگامی که بکودکی پرید ، و او را گاز گرفت و مشاهده کرد که که کودک او را گاز نگرفت باو گفت : **احمق !**

این نخستین کلمه ای بود که بر زبان لوری جاری میشد ، دکتر او را بدفتر طلبید و گفت : لوری ! توجه بخوای ، چه نخواهی يك انسان هستی . بر خیز و بمدارت تلفن کن و با او صحبت کن ، لوری ناگهان از جا پرید و بگردن دکتر آویخت و گفت : **« ترا دوست دارم »** و بدین ترتیب توانست جای خود را در میان انسانها باز کند و سگها را بر انسانهای واقعی ترجیح ندهد .

آئینه عبرت

بامختصر توجهی روشن میشود که در جامعه ما اطفالی که چون لوری گرفتار تنبیه و خشونت غیر عاقلانه پدران و مادران و احیاناً متصدیان آموزش و پرورش میباشند ، متأسفانه کم نیستند ، ما پیش از اینکه مسئله تنبیه و خشونت را از نقطه نظر روانشناسان و علمای آموزش و پرورش مورد بحث قرار دهیم ، برای نشان دادن مضرات غیر قابل تحمل و جبران تنبیه و خشونت سرگذشت لوری را برای پدران و مادران و مربیانی که نسبت بسعادت و خوشبختی کسانی که تحت تربیتند علاقه مند هستند ، آئینه عبرت قرار دادیم ، تا بخوانند و عبرت گیرند و تحت تأثیر عاطفه خشم و غضب ، کور کورانه تنبیه و خشونت را بعنوان حربه انتقام یا تنها راه تعلیم و تربیت و راهنمایی افرادی که تحت تربیتند بکار نبرند و توجه کنند که تنبیه و خشونت ، پیش از آنکه وسیله تکامل و هدایت باشد ، عامل شکست و انحطاط و بدبختی آنان بوده و آنها را دچار واماندگی و حالاتی میسازد که لوری بیچاره مدتی با آن دست بگریبان بود .

در کتاب روانشناسی رشد و پرورش کودک مینویسد : «تنبیه بدنی و تعیین جریمه و تکالیف شاق ؛ ریشه دد را خشک نمیکند بلکه علائم دد را موقتاً تسکین میدهد ؛ گاه نیز این معامله با کودک ، عقده معلم را تسکین میبخشد و در همه موارد علت ناسازگاری را وخیمتر میسازد . »

دردنیای امروز ، بهترین روش در آموزش و پرورش ، روش آزادی است ، روشهایی که هدف آنها تربیت طفل از راه اعمال نفوذ است ، بکلی غلط شناخته شده و در ممالك متمدن متروک شده است ، در کتاب روانشناسی کودک مینویسد : « در اواخر قرن ۱۷ «جان لاک» در ۱۶۹۳ روشهای تأدیبی را برخلاف روشهای طبیعی که در آموزش و پرورش متداول بود پیشنهاد کرد ، «لاک» میگفت : بتمایلات طبیعی کودک ، نباید توجه داشت بلکه برای سعادت آینده او باید عادات لازم را با فشار و سرسختی در او ایجاد نمود ، چنین روشی هنوز در بسیاری از جامعه ها منجمله ایران متداول است و تقریباً نیم قرن بعد ، ژان ژاک روسو فرانسوی در کتاب امیل خود که در ۱۷۶۲ انتشار یافت ، برعکس لاک روش آزادی را در تعلیم و تربیت کودک اظهار داشت و گفت : نباید هیچ نوع نفوذی در مورد تربیت طفل اعمال شود ، پس از روسو «پستالیزی» از اهالی سویس و «هربارت» و «فربل» از اهالی آلمان ، روشهایی پیشنهاد کردند »

روسو در صفحه ۴۲۳ همین کتاب می نویسد : « اگر تنبیه بخصوص تنبیهای سخت را بمنزله محرک بخواهند بکار برند مضرات دیگر از قبیل ترس و درهم شکستن شخصیت که با مال منجر بحالات عصبی و ناراحتیهای عاطفی خواهد شد ، نیز در بر دارد » .

با اینکه مسئله آموزش و پرورش بطور کامل مورد توجه اولیای بزرگ اسلام است ، مع الوصف از تنبیه و خشونت ، نهی فرموده و مهر و محبت نسبت بمر بیان را سفارش کرده اند .

شخصی نزد امام هفتم «موسی بن جعفر» (ع) راجع بکودک خود شکایت کرد ، حضرت فرمود : « او را مزن ، از او قهر کن ولی طول مده و زود آشتی کن (۱) پیامبر عالیقدر اسلام فرمود : « فرزندان خود را گرامی دارید و آداب خود را نیکو کنید تا آمرزیده شوید » (۲) امام صادق (ع) فرمود : « مرد بر اثر شدت محبت ، نسبت بفرزند خود مورد رحمت واقع میشود » (۳)

دنباله این بحث را در مقاله دیگر مطالعه فرمائید .

(۱) قال بعضهم شكوت الى ابي الحسن موسى (ع) ابناً لي فقال لا تضربه واهجره ولا تطل-

بحار الانوار جلد ۲۳ ص ۱۱۴ .

(۲) اكرموا اولادكم واحسنوا آدابكم (بحار الانوار جلد ۲۳ ص ۱۱۴)

(۳) ليرحم الرجل لشدة حبه لولده (بحار الانوار جلد ۲۳ ص ۱۱۳)

آخرین اطلاع

از عده مسلمانان جهان

(۲)

مسلمین در نقاط دیگر افریقا

مسلمین مراکش ۱۲۴۷۵۰۰۰ نفرند (مجله رسمی مراکش بنام المغرب) مورخه شهریور ۴۴ می گویند جمعیت مراکش ۱۳ ملیون است و مسلمین آن کشور را طبق این رقم ، بیان کرده است .

مسلمین ارتیره - حبشه (اتیوپی) ۱۲۵۰۰۰۰۰ نفرند و ارستو تر در کتاب «اتیوپی تو بای» مینویسد : با آنکه نشریه رسمی دولت اتیوپی نصف مردم آن کشور را مسلمان می - داند ولی مسیحیت ، آثار اسلامی را یکسره از اجتماع اتیوپی کنار زده است .

مسلمین موریس ۱۱۳۰۰۰ نفرند (این رقم را روزنامه اطلاعات ۱۷/۵/۴۴ نوشته است) .

مسلمین مالی ۳۹۲۰۰۰۰ نفرند .

(در آبان ۱۳۴۳ آقای مودیو کیئار رئیس جمهوری این کشور برای زیارت عتبات عالیات بعراق مسافرت کرد) .

مسلمین گینه ۲۱۵۰۰۰۰ نفرند .

« جامبیا (کمی) ۳۰۰۰۰۰ نفرند (۱)

* * *

(۱) مجله شبان المسلمین چاپ قاهره - سال ۱۳۳۹ هـ . ش .

مسلمین رینیون که مرکز ش سن دینس می باشد ۲۰۵۰۰۰ نفرند (۱)

مسلمین در اروپا

مسلمین	اطریش	۱۶۰۰۰۰ نفرند (یعنی دو در صدهالی)
،	یوگوسلاوی	۲۶۰۰۰۰۰ نفرند
،	فرانسه	۱۰۳۰۰۰۰۰ نفرند
،	آلمان شرقی	۵۵۰۰ نفرند
،	بلژیک	۶۵۰۰ نفر
،	هلند	۳۰۰۰۰ نفر
،	سوئیس	۷۵۰۰ نفر
،	سوئد	۲۵۰۰

(نام اطریش و پنج کشور اخیر در آمار مطبوعه مذکور ذکر نشده است) مسلمین در جزیره رودس (در دریای مدیترانه) ۱۱۵۰۰۰ نفر می باشد (این منطقه هم در آن آمار ذکر نشده).

مسلمین در مجارستان (هنگری) ۱۸۰۰۰۰ نفرند .

مسلمین لتونی بایستی جزء مسلمین اتحاد شوروی بحساب آید .

* * *

مسلمین در آمریکای جنوبی و مرکزی و شمالی

مسلمین آمریکای جنوبی ۱۶۵۰۰۰۰ نفرند و مسلمین گینه هلند نیز جزء آن باید بحساب آید .

کتاب والمسلمون فی العالم الیوم، در جلد پنجم که در تابستان ۱۳۳۹ در قاهره چاپ شده راجع بمسلمین قاره آمریکامیکوید :

در آمریکای جنوبی - مسلمین گینه (گوانا) فرانسه ۳۰۰۰۰ نفرند (جمعیت مجموع آن ۲۸۵۳۷ نفر).

مسلمین گینه (گویان) انگلیس ۴۰۰۰۰ نفرند (جمعیت آن نیم میلیون نفر).

(۱) نباید فراموش کرد که رینیون مستعمره فرانسه است و نیز موزامبیک و اوگاندا که بیش از سه میلیون از سکنه آنها مسلمان هستند مستعمره پرتغال می باشند و اکنون مشغول جهاد برای آزادی هستند .

مسلمین گینه (گوانا) هلند (۱) ۵۲۰۰۰ نفرند (جمعیت آن ۲۲۲۰۰۰ نفر)

مهاجرینی که از سوریه و لبنان به شیلی آمده و مسلمان هستند ۴۰۰۰ نفرند.

مسلمین کلمبیا ۱۰۰۰ نفرند

، و نروژ ۱۰۰۰ ،

، آرژانتین حداقل ۶۰۰۰۰ نفرند اکثریت مسلمان این کشور ، مسلمان سنی هستند و از مسلمین شیعه ۵۰۰۰۰ نفر در «روزاریو» زندگی میکنند و نیز هزاران نفر از این برادران اسلامی در «فلورس» در حومه «بوئنس ایرس» هستند . «جمعية العلوی الاسلامی» بسیار فعال است و مؤتمر اسلامی در قاهره کتب بسیاری بکتابخانه آن اهداء کرده . در «بوئنوس ایرس» مسجد بزرگی در دست ساختمان است که دارای کتابخانه و اطاق بزرگ سخنرانی هم می باشد .

مسلمین برزیل ۱۰۰۰۰۰ نفرند و اکثر در شهر «سان پاولو» زندگی میکنند. **جمیعة الخیرية الاسلامیة** هم در این شهر است و دانشمندان دانشگاه «الازهر» آنرا اداره میکنند و در صد دهشتند مسجد بزرگی بسازند و زمین و قسمتی از بودجه آن نیز تهیه شده است .

جمعاً در ۱۳ کشور از کشورهای آمریکای جنوبی ۱۱۵۶۰۰۰ نفر از مهاجرین کشورهای عربی زندگی میکنند و جمعاً در ۱۱ کشور از کشورهای آمریکای مرکزی ۱۲۹۰۲۰۰ نفر از مهاجرین کشورهای عربی زندگی میکنند (۲) عده این مهاجرین مسلمان در **کوبا** ۵۰۰۰۰ نفر و در دومینکن ۱۰۰۰۰ نفر میباشند .

عده مسلمین مهاجر در کشور **هاائیتی** ۳۰۰۰۰ نفر میباشند .

در آمریکای شمالی که عبارتست از دو کشور **کانادا و ایالات متحده آمریکا** عده زیادی مسلمان زندگی میکند ، و در کشور کانادا بسیاری از آنان در شهر «ویندسور» سکونت دارند .

* * *

توفیق مسلمان شدن مردم در ایالات متحده آمریکا بیشتر نصیب دو نفر بوده : اول يك

(۱) ولی اطلس جهان مینویسد جمعیت آن ۳۰۰۰۰۰ نفر است و با توجه باینکه مسلمانان

آن کشور ۲۵ درصد اهالی هستند عده آنان ۷۵۰۰۰ خواهد بود .

(۲) آمریکای مرکزی ، گذشته از باریکه ای که دو قسمت شمال و جنوب این قاره را بهم مربوط میکند عبارت است از جزایری که در دریای «کارائیب» وجود دارد مانند «کوبا» و «دومینکن» و «ترینیداد» و غیره . و میتوان مسلمین آمریکای مرکزی را ۲۰۰۰۰۰ نفر تخمین زد .

سیاهپوست بنام **صوفی عبدالحمید** که از سال ۱۳۱۰ هجری شمسی شروع بترویج اسلام در نیویورک کرد و دیگر **شیخ حافظ مندلی** مصری و عجیب این است که هر دو در سال ۱۳۱۶ در عرض يك هفته کشته شدند .

استاد **محیی الدین** فلسطینی هم از مروجین اسلام در آن کشور بحساب میآید وی نیز در حدود چهل سال قبل به «نیوجرسی» مسافرت کرد و محل مناسبی برای اقامه نماز تهیه نمود و کمکهای متنوعی به مسلمین کرده است و در اثر کوشش او بود که در ۱۳۱۱ يك مسجد هم در «میشیگان» ساخته شد .

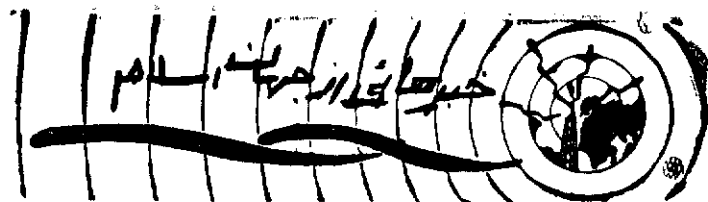
مسلمین سیاهپوست در «شیکاگو» دوهزار نفر و در «نیویورک» سه هزار نفر و در «دیترویت» دوهزار نفر و در «فیلا دلفی» هزار نفر است ، در شهر «سکریمنت» کالیفر نیامسجد مناسبی وجود دارد . در «دیترویت» سیزده هزار مسلمان سفیدپوست هم هست که اکثر آنها عرب عیبیا شدند و سه مسجد در این منطقه نیز وجود دارد .

در تولید و درایالت «اوهایو» دوهزار مسلمان هست و از سال ۱۳۲۲ جمعیت اسلامی را تأسیس کرده اند ، در شیکاگو مسلمانان سفید پوست هم وجود دارند .

یکسال پس از هجرت صوفی عبدالحمید و شیخ حافظ یعنی در سال ۱۳۱۷ یکی از شاگردان آنان «مرکز اسلامی میهنی» را در منطقه **هارلم** در نیویورک تشکیل داد ولی در سال ۱۳۲۳ از طرف حکومت بسته شد و در همین سال **سید عبدالودود** در همین منطقه اقدام به تأسیس جمعیت اسلامی جهانی کرد و ریاست آن بمعهده **حسن ابراهیم** - مسلمان سیاهپوست - گذارده شد .

در ضمن سالهای ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۶ همین جمعیت ، باشش جمعیت اسلامی دیگر (مانند فرهنگ اسلامی ، وحدت نیل ، جوانان اسلامی) اتحادیه اسلامی آمریکا و کانادا را تشکیل دادند و حسن ابراهیم در سال ۱۳۳۵ بریاست آن انتخاب شد ، و در همین سال مرکز فرهنگی اسلامی شیکاگو در شهر شیکاگو تشکیل شد و توانست در عرض یکسال هفتاد آمریکائی را به اسلام هدایت کند .

مرکز اسلامی **واشنگتن** نیز در تابستان ۱۳۳۶ در این شهر افتتاح شد ، ساختمان این مرکز بزرگه اسلامی از سال ۱۳۲۸ شروع شده بود و دول عربستان سعودی و مصر اکثر مخارج آن را عهده دار شدند و سپس دول ایران و افغانستان و اندونزی واردن و پاکستان و عراق و یمن و ترکیه هم بآن مساعدت کردند ، در سال ۱۳۳۴ **شیخ محمود حب الله** از دانشمندان دانشگاه الازهر برای سرپرستی این مرکز اسلامی معین شد .
(بقیه در صفحه ۴۸)



اخراج استاد!

تبلیغ مسیحیگری در قلب کشورهای عربی

است! ...

منتها چون در این مورد جریان خیلی آشکار بوده ناچار عکس العمل نشان دادند.

اخبار کوتاه

* وزارت اوقاف کویت اخیراً کتاب -

خانه‌هایی در مساجد بزرگ کویت تأسیس کرده است. این برنامه از سال آینده تعمیم یافته و شامل همه مساجد خواهد شد.

* وزارت اوقاف مصر مسجد بزرگی را

در کنار شمال کانال سوئز که مرکز عبور ۲۰ هزار کشتی است، ایجاد میکند، در کنار این مسجد يك مدرسه دینی هم بوجود خواهد آمد.

از مجله «الوعی الاسلامی، کویت

بررسی‌هایی درباره:

مسائل فکری و اجتماعی اسلامی

سازمان «رابطة العالم الاسلامی»، در مکه، امسال طرح سودمندی را بمورد اجرا گذاشت و از شخصیت‌های اسلامی که برای انجام فریضه حج به مکه می‌آمدند دعوت

دولت لبنان «جون اسپانولا» استاد

دانشگاه آمریکائی بیروت را بعلت اهانت به پیامبر اسلام و استهزاء به تعلیمات دینی

اسلامی از لبنان اخراج کرد.

مجله «الحوادث» چاپ بیروت مینویسد:

این استاد نظریه‌یکی از پدران روحانی

کاتولیک ایتالیائی قرن سیزدهم بنام «تومار

لاکونی» را که سراسر حمله و تهمت به

اسلام و پیامبر اسلام است، بشاگردان خود

داد تا درباره آن دقت و تأمل بنمایند! در

صورتیکه همچو نظریه‌ای بهیچوجه جزء

برنامه دروس دانشگاهی نبود. و معلوم

نیست که دانشگاه آمریکائی بیروت، روی

چه حسابی اجازه داده بود که همچو افرادی

در دانشگاه آمریکائی! تدریس کنند.

از مجله: «الوعی الاسلامی»

کویت سال دوم، شماره اول

مکتب اسلام: حمله به اسلام و پیامبر

بزرگوار ما یکی از برنامه‌های اساسی تبلیغ

مسیحیگری امروز است و هیچ جای تردید

نیست که دانشگاه آمریکائی بیروت، مرکز

کرد که کنفرانس‌هایی درباره مسائل اجتماعی و فکری اسلامی بدهند .

این شخصیت‌ها که از سراسر جهان بمکه می‌آمدند ، برنامه‌های خود را از تاریخ ۱۱ ذی‌قعدة الحرام تا آخر ماه ذیحجه ۸۵ ه ادامه دادند و در تمام این مدت مهمان رابطه العالم الاسلامی بودند .

در این کنفرانسها ، مسائل مهم و مورد نیاز جوامع اسلامی مطرح میشد و مورد بررسی قرار میگرفت . در این سخنرانیها افراد زیادی از حجاج جهان اسلام شرکت میکردند .

از ماهنامه «رابطه العالم الاسلامی»

مکه شماره دهم سال سوم

* از طرف عربستان سعودی یک مسجد جامع و یک مدرسه در شهر «ام درمان»

سودان و همچنین مسجد بزرگی در خرطوم

پایتخت این کشور آفریقائی ساخته میشود

تمام مخارج این دو مسجد و مدرسه دینی از

طرف دولت سعودی پرداخت میگردد .

از مجله «رابطه العالم الاسلامی»

دو خبر از «الازهر»

* شیخ منیر طاهر مدیر مرکز اسلامی

فیلیپین با شیخ «حسن مأمون» رئیس دانشگاه اسلامی الازهر ملاقات کرد و نیاز - مندی مسلمانان فیلیپین بکتابهای دینی را به اطلاع وی رسانید و شیخ حسن مأمون دستور داد که کتابهای لازم در اختیار مرکز اسلامی فیلیپین قرار داده شود .

* اخیراً آماری درباره جمعیتها و مراکز

اسلامی در اروپا و آمریکا و آسیا تهیه شده که مرکز فرهنگی الازهر بتواند در کمک به آنها اقدامات لازم را انجام دهد .

از «مجله الازهر» ماهنامه آکادمیک

دانشگاه الازهر سال ۴۷ شماره ۵ و ۶ چاپ قاهره .

بقیه از صفحه ۴۶

شیخ حسین خروب که امامت اهل سنت دیر ویت را بعد دارد و شیخ محمد جواد شری که امامت شیعه این شهر را بعده دارد تأسیس مرکز فرهنگی اسلامی را در دیر ویت شروع کرده‌اند و محل آن را هم ساخته‌اند ، در سان فرانسیسکو نیز یک مجلس فرهنگی اسلامی بریاست دکتر کابریو - مسلمان ایتالیائی - و خزانه‌داری دکتر نظام الدین مصری وجود دارد .

از سال ۱۳۳۸ «شورای عالی اسلامی» مقرر کرد که از هر جمعیت اسلامی این کشور از سه نفر تا پنج نفر در آن شرکت داشته باشند . رویه‌مرفته در ایالات متحده آمریکا ۱۲ مسجد وجود دارد .

(پایان نقل از کتاب المسلمون فی العالم الیوم - بطور تلخیص)

رویه‌مرفته عده مسلمین در کشور ایالات متحده آمریکا در حدود ۵۲۰۰۰۰ نفر میباشد که اکثریت آنان از سیاهپوستان ساکن آن کشور هستند .

مسلمین کشور کانادا نیز در حدود ۳۵ هزار نفر هستند .

(بقیه از صفحه ۱۵) دینی در خطر مطامع جامعه‌های غیرمسلمان بوده هر لحظه بازوال و انهدام تهدید می‌شدید، ولی امروز دیگر کفار از درهم شکستن جامعه دینی متشکل شما مأیوس شدند بنا بر این دیگر از بیگانگان مترسید، و در امن باشید که هر گز نخواهند توانست این نعمت را از دست شما بگیرند و بنیاد دینی شما را که روش اسلامی است در هم ریزند.

دیگر از کفار مترسید، ولی از خدا بترسید، زیرا اگر از روشی که خدا برای شما قرار داده (روش اتفاق در عمل بکتاب و سنت) منحرف شده روش دیگران را انتخاب کردید خدا همان معامله را که با دیگران کرد و نعمت سعادت معنوی و رفاهیت زندگی دنیوی را از دست آنان گرفت و سنگ تفرقه میان آنها انداخت و با انواع غذا بها هر گونه سیادت و استقلال صوری و معنوی را از آنها سلب نمود، همان معامله را با شما نیز میکند. (۱)

و نیز قرآن مجید تلویحاً در پیش‌بینی‌های خود (که از اخبار غیبی قرآن باید شمرده شود) اشاره می‌کند که جامعه اسلامی بواسطه روابطی که با جامعه بیرون از اسلام مستقر خواهند کرد احکام قرآن را بواسطه اعذاری یکی پس از دیگری ترک خواهند نمود (۲)

و بواسطه امتزاج روحی که با عالم مسیحیت پیدا میکنند روش و سنت اسلامی را درست معکوس نموده در مقررات دینی هر معروف را منکر و هر منکر را معروف و مواد دینی را جزء خرافات و هر گونه طرفداری از دین و آئین را سفاکت و بیخردی می‌شمارند. همان روزهاست که فساد بدریا و صحرا توسعه پیدا کرده گرفتاری پس از گرفتاری بار خواهد آورد، شاید بدین وسیله مردم از نتایج سوئی بندوباری و خداشناسی خسته شده و بستم و آیند و بسوی دین فطری باز گردند.

(۱) این مطلب را در تفسیر المیزان در ذیل آیه شریفه: «الیوم یبس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوه و اخشونی» سوره مائده (آیه ۳) ازین آیه شریفه آیات مناسب دیگر استفاده نموده ایم.
(۲) «وقال الرسول یارب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا» (سوره فرقان- آیه ۳۰): روز قیامت رسول خدا خواهد گفت: خداوند قوم من این قرآن را ترک گفتند.

زیاده روی در ملامت

امیر مؤمنان (ع) میفرماید:

الافراط فی الملامة تشب نیران اللجاج.

زیاده روی در سرزنش آتش عساد و لجاجت را شعله ور

میسازد.

(تحف العقول ص ۸۴)